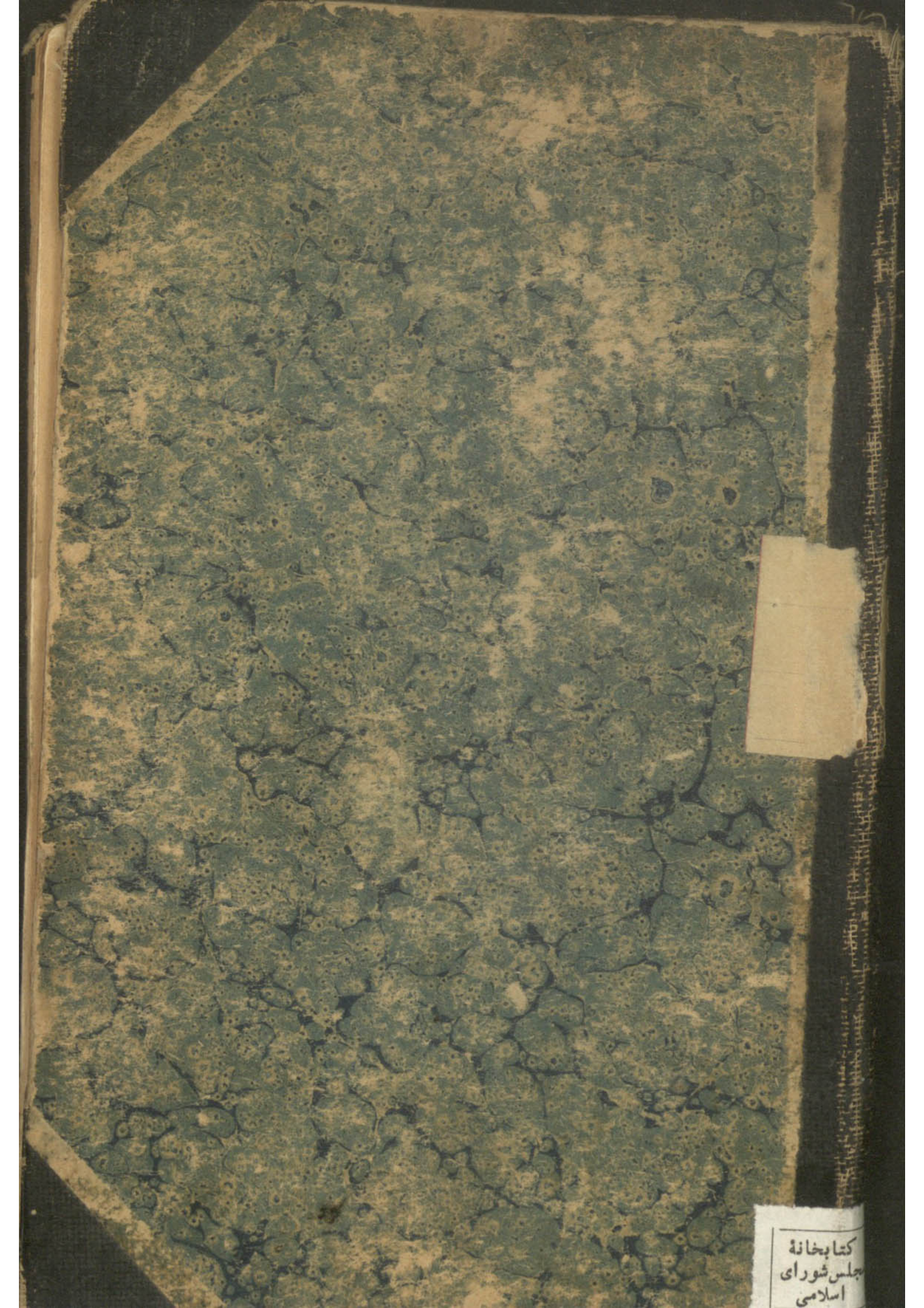
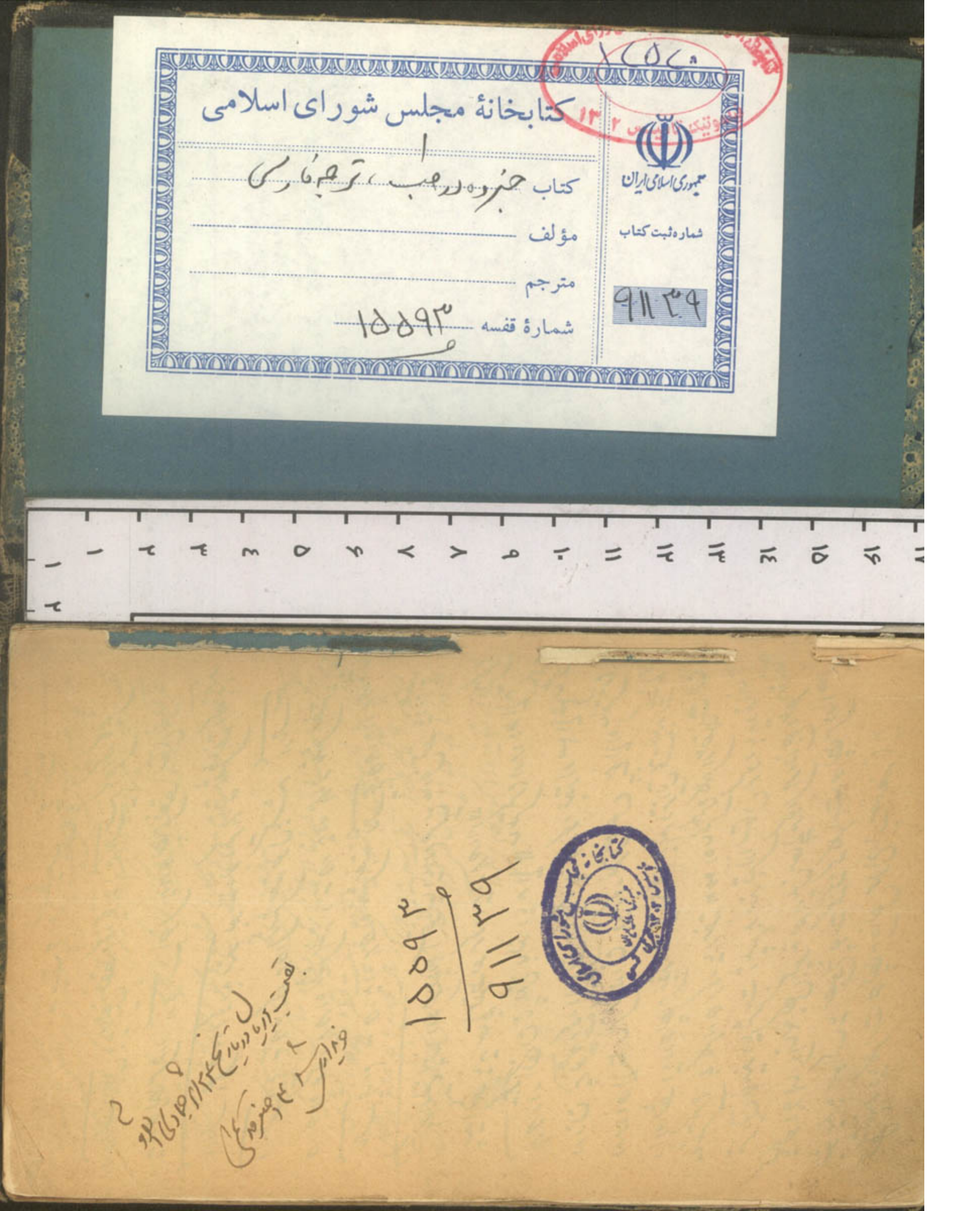


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۹۳
شماره ثبت کتاب
۹۱۱۳۹


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۵۹۳
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۱۱۳۹

مدت دوام سفلیس پنج سال است

در دوره سال اول باید برلیف فقط مرکور بخورد — در سال سیم گاهی مرکور گاهی
یدور دو پطاسی بخورد — در دو سال آخری یدور دو پطاسی فقط استعمال نماید
در سال اول دو ماه مرکور بدهند بعد سه دفعه دیگر هر دفعه شش هفته مرکور بدهند
در سال دوم سه دور مرکور هر دوره شش هفته طول بکشد — در سال سیم
دو دوره مرکور هر دوره شش هفته و سه دور یدور هر دفعه شش هفته
سال چهارم سه دور یدور هر دوره شش هفته — سال پنجم دو دور یدور هر دوره شش هفته
هر وقت درد پس درد سر و درد استخوان و یا ورم صریح عارض شود یا ورم غنیه
پیدا شود باید معالجه مخلوط کنند مرکور و یدور هر دو را داد
هر روز الکان نا پلتی بمالند و یا ۸ الی ۱۲ سانتی گرم در مرد و ۴ الی ۸ سانتی گرم
در زن پروتویدور مرکور داده شود و یا بی کلرور دو مرکور بمقدار ۳ الی ۴ سانتی گرم
در مرد و ۲ الی ۳ سانتی گرم در زن و یا مرکور فلزی خالص پنج الی ده سانتی گرم
داده شود و یدور دو پطاسی بمقدار دو الی ۴ گرم بدهند و تزریق تحت جلدی یک الی دو
سانتی گرم بی کلرور دو مرکور یا هر هفته ده ده سانتی گرم کلمل در عضلات ران
تزریق نمایند و یا شربت ژیلبر بدهند قبل از استعمال مرکور باید دندانها
پاک و جرهای آنها را بکشند بعد در حین معالجه مرکوری هر روز صبح و عصر دندانها
بشویند با سواک یا مطبوخ پوست گنه گنه که کلرات دو پطاس در او حل
کرده شده و یا کلرات دو پطاس خالص محلول در آب مضمضه نماید

معالجه مرض کلی [crossed out] نکند بپاشند در هر شش یا هشت روز
یک مرتبه با نیترات دارژان یا نیترات اسید دو مرکور بسوزانند
و غرغره از محلول سوبلیمه (یک در هزار) بنمایند
در آفات جلدیه از مرهم کلمل و شمع و یکو و حمام سوبلیمه مستعمل است

سفلیس ارثی

مرکور در دوره اولی مالیدن اونان مرکوری و پنجاه سانتی گرم الی یک گرم
الکان نا پلتی بمالند و یا روزی ده یا بیست قطره لیکور دو وانسوئیتن
در شیر و غذای کودک بخورد — سال سیم یدور دو مرکور سال چهارم و پنجم یدور در طفل
یدور را از ۵ الی ۱۰ سانتی گرم بدهند تا چند ماه اول که طفل متولد شده است
یدور بدایه داد که ز آن با طفل برسد

حرقة البول و دردکور

ورمی است التهابی که عارض می‌شود در غشاء مخاطی مجرای بول بواسطه ملاقات و ملامسه ماده سم مخصوص
و معروف است بمرض ... و نزله غشاء مخاطی مجرای بول و فرقی نیست میان او و سایر انواع اورام نزله
که در سایر اغشیه مخاطیه عارض می‌شود مگر اینکه حدوث او بواسطه سم مخصوصی است که از ... مجرای بول ...
و سیر این مرض از سایر انواع نزله‌ها که عارض مجرای بول ... میگردد امتیازی دارد و طبیعت
این ماده سمی که موجب این مرض میگردد مجهول است ولی ماده سمی تولید این مرض نمی‌نماید مگر در غشاء مخاطی
و از برای او مدتی کمونی است که مختلف است میان سه و شش روز و معدل آن پنج روز است اما حرقة
البولی که بعد از جماع بفاصله بیست چهار ساعت عارض میگردد یا بعد از ۳ الی چهار هفته عارض شود
از این نوع حرقة البول خارج است و اشخاص بر حسب استعداد مختلفند بسیاری از اوقات
دیده شده که چند نفر با زنی که مبتلا بحرقة البول بوده مقاربت کرده‌اند یکی مبتلا باین مرض شده و دیگری مبتلا نگردیده
و کیفیت این استعداد نیز مجهول است مبتلا میشود باین ورم بعضی از اقسام غشاء مخاطی مجرای
بول و مهبل و ملتحمه چشم و غشاء مخاطی مستقیم و جهت اینکه این قسم از اغشیه مستعد حصول این
مرض دارا ... است و سایر اغشیه نیستند نیز مجهول است و بعضی از اجزاء این قسم غشاء
مخاطی بیشتر مستعد تأثر میگردند و ماده سمی او اولاً در مجرای بول اثر میکند و اثر او بیشتر در حفره
زورقیه است و بعد از ... هفته در این قسمت از مجرای ... و در صورتیکه ... شرب یا قسمت
غشاء مخاطی مجرای بول و غده و دی ممتد میگردد و در این صورت معالجه تفاوت میکند و در
صورتیکه استعداد باشد ممتد میشود بجسم اجوف و او ورم می‌نماید و از او ماده ترشح میگردد
و موجب ضیق مجرای بول میشود و در این صورت وقت انتصاب جسم ... الساور
... میشود و گاهی خون است زیر غشاء مخاطی پیدا میشود و گاهی غده و دی ورم می‌نماید و تقیح
میگردد و تقیح میگردد و گاهی غدد لمفاتیک ... ورم می‌نماید و غدد اربیه ممتد میگردد ولی
تقیح غدد اربیه نادر است و بسیاری از اوقات خصیه و بربخ ورم می‌نماید و گاهی ...
مخاط مثانه ممتد شود و ملتهب ورم غشاء مخاط مثانه آخر هفته دوم یا سیم است بعد از
تورم غده و دی و گاهی ورم از غشاء مخاط مثانه ... مثانه سرایت میکند و از آنجا از مجرای

نافذ نمی‌شود بیشتر به زنخ و خصیه رود . در ورم حاد ماده غلیظ مخلوط قرمز رنگ و با احتقان دموی و متورم و در ادرار
ماده صدیدی پوشانند اما در مزمن او غشاء مخاطی متورم و به اهمیتی کرها شل منتوات لحمیه و کیسه‌ای ضخیم مردی
او برای کیسه و غده که از او افراز می‌شود شبیه است رطوبت مخاط و در بعضی از اجزاء غشاء مخاطی قطعه
از نسج زیر او ضخیم و صلب گشته و فوق و تحت ملتصق گشته و تضیق مجرای بول اغلب با این واسطه عارض گردد
اما حدوث حرقة البول از نسم و ماده دیگر غیر از ماده مخصوص با وجود حرقة البول حقیقی نیست و قسمی از
نزله اعتیادی است که در غشاء مخاطی مجرا حادث می‌گردد و نیز حرقة البولی که حادث می‌شود از
مقاربت در حال حیض و مقاربت با زنی که مبتلا به سیلان ابیض است و یا سیلان رحمی دیگر دارد و یا
بواسطه شدت هیجان عضو تناسلی مرد قبل از مقاربت و یا در حین مقاربت ولی آن
اعراض و علامات با حرقة البول حقیقی فرق دارد بعد از چند روز کلیتاً زایل می‌گردد و شفاء تام
حاصل می‌شود و طبیب در این صورت باید خیلی دقت نماید و نزد او حکم بر عفت و عدم عفت زن ننماید
و از جمله اسباب ورم مجرای بول و سیلان از آن مزاج نقرسی است و مزاج رماتیسمی بدون حصول مقاربت
و در صاحبان مزاج خنازیری و بعضی اوقات به واسطه خوردن بعضی از اطعمه مثل مارچوبه و ادویه
شراب زیاد و خوردن مدرات بول و فلج مثانه و مجرای بول و استمناء و تحریک عضو تناسلی طویل و سرطان
رحم و حمام حار و ورزش نمودن و غیره حرقة البول عارض گشته ولیکن قسم از حرقة البول
حرقة البول حقیقی می‌گویند — علامات — بعد از مقاربت با زنی که مبتلا به حرقة البول است بعد از ۳
الی سه روز مریض احساس خارش در نوک مجرای بول نماید و گاهی بعد از ده روز و حمرة به روز کند از مجرای
رطوبت ... ترشح ... که هر وقت مجرا را بفشارد ... ولیکن رطوبت مستدام زیاد است
و در شب ... از مجرای بول چند قطره از این رطوبت خارج گشته
هرگاه این رطوبت را زیر ذره‌بین بگذارند ذرات ... مخلوط به رطوبت مخاط
ولیکن وقتی ... که طول کشید درجه اول این مرض گویند و کم کم این مرض شدت
کند حشفه قرمز رنگ و متورم و ورم تمام ... سرایت ... و ترشح زیاد گشته و از
مجرای بول چرک زرد رنگ و یا سبز رنگ ترشح نماید ولیکن سبزی رنگ چرک به واسطه بودن
گلبولهای خون است در او و در صورتی که گلبولهای خون زیاد شود رنگ چرک مایل
به حمرت گردد و اگر فشار به مجرای بول نمایند عارض گردد و درد وقت ادرار
خیلی

خیلی اذیت می‌کند و مریض در عذاب شدید باشد و سوزش شدید گردد
و تقاضای بول زیاد شود و سوزش نماید شدید به حدی که شخص ابتدای ترشح در مجرا فرو کند و هر دفعه
ادرار از چند قطره خارج نمی‌گردد و در شب که در رختخواب می‌رود به واسطه هیجان آلت
تناسلی و امتلاء مثانه نعوظ شدید مؤلم عارض می‌گردد و در وقت نعوظ آلت شدید قوس
به سمت زیر کج می‌گردد لیکن گاهی آلت به واسطه آنست که ماده در زیر نسج در مجرای زیاد
ترشح می‌نماید و باعث تورم مجرا می‌گردد و مانع تمدد آن گشته و به واسطه تمدد او جسم اجوف
نیز متمدد ممتد نمی‌گردد و حالت تمدد جسم اجوف نمی‌نماید و مجرا شبیه به تیر قوس
می‌نماید و در وقت عروض این حالت نعوظ مؤلم مریض از خواب بیدار شود و آلت خود را
به دست گرفته و او را به سمت پائین منحنی نماید تا اینکه تمدد مجرا کم گشته و الم خفت یابد
و این درجه را درجه ثانی گویند و در این درجه گاهی خراجات در نسج خلوی تحت جلد
عارض شود و یا در صفن و در شرج عارض گشته و گاهی در مجرا استفراغ شدید موجب نواسیر
بولی گشته و در این درجه غدد لمفاوی اربیه و عروق آن متورم گشته ولی اگر شخص ... نکرده لیکن
شبیه است ... به همراهی با حرقة البول نماید ورم غدد لمفاوی ... و عروق آن
نادر اتفاق می‌افتد و مدت این درجه ثانی مختلفست لیکن اشخاص و یا اینکه سابقاً هم
مبتلا شده باشند از یک هفته الی ۳ هفته طول می‌کشد و درجه سیم آنست که اعراض
خفت یابند و سیلان کم‌تر بصورت مخاطی گشته و کم کم خشک شود و صحت تامه حاصل
روی دهد و مدت این درجه پنج الی شش هفته است و اولی علامات این درجه زوال حرقت
بول است و نعوظ‌های مؤلم گاهی بعد از زوال حدت ... باقی می‌مانند زیرا که مواد ترشحیه
در مجرا مدتی لزوم دارند تا اینکه از آنجا جذب گردند و در صورتی که مریض ... حفظ نگذارند
و معالجه ننمایند این درجه ... الی ۲ ماه طول می‌انجامد و در صورتی که ورم برای
تقلبات غشاء ... و یا قسمت غده‌ای نماید مرض مزمن گشته و ماهها و سالها دوام

ومرض از درجه اول تجاوز نمیکند و بدرجه ثانی نمی‌رسد موقع علاج قسم اول گذشته است اما علاج بطور قسم اول جایز است میان روز اول تا روز پنجم قبل از بروز اعراض و علامات حاده ماوامی که سیلان کم و مخاطی است و حرقه و تورم نیست بلکه میان فارس است که در این مدت مرض محصور است در حفره زورقیه راس حشفه و لازم است که مجرا را بروی تمام موضع برسانند تا آنکه سم این مرض را فانی نماید زیرا که اگر جزئی از این سم باقی بماند و مجرا با ذرسه (؟) رفع بشود بدرجه دوم و سیم خواهد رسید پس لازم است که مجرا بتمام اجزاء این سم ملاقات و تماس نماید و دوا این است سنگ جهنم کریستالیزه میان یک گندم الی پنج گندم در آب مقطر سی شش مثقال حل کرده تزریق نمایند ویا اسید تانیک پنج گندم گلیسرین ۳ مثقال آب مقطر ۳ مثقال تزریق نمایند اما تزریق محلول سنگ جهنم هر چهار ساعت ویا شش ساعت یک مرتبه بواسطه آب دزدک شیشه یا کائوت شوک صلیبی در مجرای بول تزریق نمایند تا آنکه شش مثقال از این محلول بکار رود و لازم است که قبل از تزریق مریض ادرار نماید تا آنکه چرک آمده که در مجرا باشد و مریض محتاج بادرار نباشد که مجرا را قبل از اثر خارج نماید و زمان توقف دوا کم شود و اثر ننماید و در وقت تزریق راس حشفه را فشار دهند و محکم نگاه دارند تا آنکه دوا خارج نشود و بعد از تزریق بقدر ربع الی دقیقه راس حشفه را بالتفات نگاه دارند بعد انگشت را بردارند و محلول سنگ جهنم در این صورت بواسطه اثر سوزش نخ‌مخاطی مجرا سفید رنگ خارج میگردد بعد از آن تزریق دیگر بکنند بطوریکه سابق گفته شد و در حین تزریق دوا در فرام بخفیف مجرا را بوبرا با آرامی بمالند تا آنکه دوا بتمام مجرا عبور نماید و تمام مخاطی را ملاقات نماید و بعد از تزریق مسهلی هم بدهند که خوب عمل نماید و فقط این تزریق بعد از ۲۴ چهار ساعت معلوم میشود یا این قسم که سیلان زیاد میشود و صدیدی میشود و مریض در وقت ادرار فی الجمله حرقه میکند و بعد از دو شبانه روز سیلان ضایع میگردد و گاهی ملوث مخلوط بلون خون میشود و در این صورت معالجه را موقوف بدارند و بعد از دو سه روز ملاحظه نمایند که نتیجه این تزریق چه شده است اگر فایده کرده است سیلان بتدریج کم میشود و بعد از چهار الی پنج روز

مرام پیدا کند و علامت آن این است که در وقت تقسیم اسفنجی فشار وارد بیاورند رطوبتی از مجرای بول خارج گردد و همچنین اگر کاغذ را بمخرج بمالند نیز رطوبتی از مجرا خارج گردد و گاهی از اوقات ورم نوع مخاطیه نیز بروز نماید و هرگاه مریض مرتکب عمل تحریک مهیج شدن مقاربت یا شرب مسکرات نحو سیلان صدیدی عود نماید ولی بدون الم و حرقه و گاهی از اوقات نیز بواسطه برودت و رطوبت هوا عود نماید اما اعراض عامه شدت حمی در بعضی اشخاص هیچ عارض نمیگردد ولی گاهی از اوقات و در بعضی اشخاص حمی عارض میگردد و درجه حرارت مرتفع شده صداع و جفاف جلد و امتلاء نبض و بار زبان وغیره از اعراض حمی عارض شود ولی غالب اوقات در این مرض مرضی عموم بدن شرکت ندارند هرگاه شخصی مبتلا بحرقة البول بود و معالجه شد و ثانی بواسطه بعضی مرتبه عود بکند اعراض مرضیه در ثانی نسبت باول خفیف ولی عاصی تر بعلاج است بعضی از اطبا مولو رود داشته‌اند که بعد از مقاربت با زنی که مبتلا بحرقة البول نبوده است تمام اعراض و علامات این مرض بروز کند ولی سیلان روی نداده و این قسم حرقة البول را حرقة البول خشک نام نهاده‌اند محققین که سیلان قلیل بوده و ملتفت آن نشده‌اند بدترین ترکیبات و مضاعفات این مرض ورم غده پروستات و از علامات ورم این غده ثقل در شرج و الم در وقت فشار غده و ادرار بید و اراده ادرار الم تا مثانه و مستقیم و اشتداد او در وقت براز و بول و هرگاه انگشت در مستقیم داخل کنند احساس تورم او می‌نمایند و گاهی غده بالمره ورمی نماید که بول را بکلی قطع نمیه می‌نماید و در صورتیکه ورم منتهی به تقیح شود بر حسب نفوذ قیح بخارج و یا بداخل اعراض مرضیه فرق می‌نمایند و در این صورت محتاج بعمل جراحی است اما ورم خصیه و بربخ در بعد در ما تقسیم حرقة البول بعد ذکر خواهیم نمود علاج غرض از علاج قسم اول قسم است قسم اول غرض برطرف نمودن سبب مجلبیت در ابتدا تا آنکه ابتدای پیدا نکند بلکه در چند روزی تمام شود قسم دوم آن است که بعد از ملائمت از معالجه شفا حاصل شود و غالب اوقات این قسم معالجه معمول است زیرا که اول وهله بطبیب رجوع نمیکنند و بعد از گذشتن چند روزی که از درجه اول تجاوز نمود در صدد علاج برمی‌آیند و در صورتیکه از حرقه و سیلان بطبیب رجوع می‌نمایند
درحق

بکلی تمام می‌گردد و اگر کم شد و بعد زیاد گردد تزریق با اسید تانیک یا مسهل بدارند و یا با محلول
سولفات دو زنک سه گندم در شش مثقال آب تزریق نمایند و این قسم علاج را علاج
خانق گویند و فقط در درجه اول حرقة البول و قبل از درجه دخول درجه ثانیه ماده معمول است
و در این قسم معالجه هرگاه مریض در مدت معالجه در رخت خواب بماند حرکت ننماید بهتر و زودتر
حصول مقصود است اما علاج درجه ثانیه که درجه حاده است اولاً لازم است که مریض در بستر بخوابد و یا
در خانه استراحت نماید و از حرکات عنیفه چون سواری و راه رفتن اجتناب نماید
و جلق و خصیتین را با عصابه تکیه دهد که بدون حرکت بمانند و از تمام اطعمه و اشربه محرکه و منبه اجتناب
نماید و آنچه مهیج افکار شهوانیه است چون نظر نمودن و خواندن چیزهائی که محرک شهوات اند
و غیره احتراز نماید و جلق اغلب اوقات در آب گرم فرو برند و هر چه آب گرم تر باشد حرقه را
کم تر نماید و در درد تخفیف حاصل میگردد و در این بین مسهل موافقی که خوب عمل نماید بخورد و تا
حرقه و ورم شدتی دارند بلسان کپاهو استعمال ننمایند و در این مدت بجهة ادرار و تسکین درد
باین دوا مداومت نمایند علاج طرطر و طنطور بزالبنج نسخه بی کاربنات دو پطاس یک مثقال نیم
طنطور بزالبنج نیم مثقال صمغ عربی سی مثقال مخلوط کنم هر سه ساعت یک قاشق سوپ
خوری بخورد نسخه دیگر که با آن نسخه هرگاه باهم استعمال شوند منافاتی ندارد و موافقت نماید
نسخه لیموناد است سیترات دو پطاس شش مثقال اسید کلریدریک [illegible] مثقال ماء الکافور
سی و شش مثقال مخلوط کنم هر ساعتی یک قاشق سوپ خوری بخورند که در شبانه روز
سه تا شش قاشق خورده شود و هرگاه ورم حشفه زیاد باشد حمام قبل از دخول آلت تزریق نمایند
مانع نباشد باین دوا تزریق نمایند عصاره افیون یک گندم در شش مثقال گلیسرین
حل نمایند و شش نزد مثقال آب اضافه نمایند [illegible] مخلوط بعد از ادرار تزریق نمایند
و اگر اعراض چندان شدتی نداشته باشند نیم الی یک گندم سولفات دو زنک داخل این
مخلوط نمایند و هر چه اعراض حدت مرض کم شد از افیون که مخدر است کم نمایند
و بر سولفات دو زنک که قابض است بیفزایند و در این درجه ملاحظه بنیه و مزاج علیل را باید
تا آنکه ضعیف عارض او نگردد زیرا که خود این مرض مضعف است و هرگاه بواسطه معالجه
ضعف

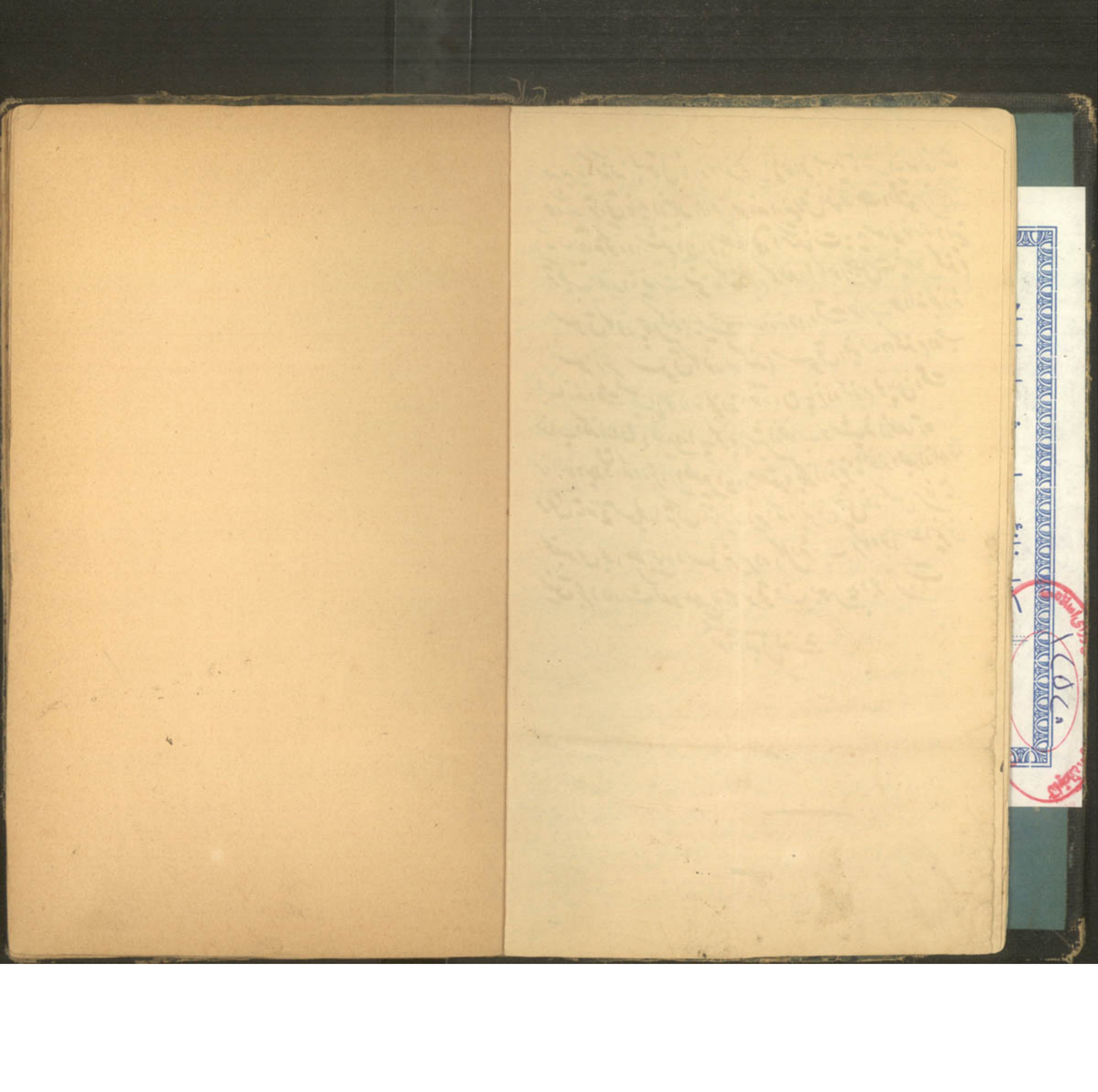
ضعف زیاد عارض گردد از جهة غذا به مریض توسعه بدهند و گردش نماید و در خانه محصور نماند و اگر بنیه
ضعیف بوده است و یا بواسطه بعضی از ناخوشی‌های سیئه بنیه را ضعیف کرده است معالجات
مضعفه را بکلی موقوف دارند که علاوه بر آنکه مفید نخواهد شد این مرض مزمن را زیادی نماید
دارو اول مرض مقویات شروع کنند و جوهر [illegible] استعمال نمایند و اگر مریض پیش از این
مبتلا بوده است و حال عود کرده است در هر درجه که باشد معالجه قویه لازم نیست اما درجه سیم
در این درجه الم جلق و حرقه زایل گردد ولی سیلان گاهی زیاد و صدیدی و گاهی کم و مخاطی باقی
می‌ماند و در این درجه از تمام مشروبات الکلی بخصوص شراب جو باید اجتناب نمایند و مقاربت
بکلی موقوف بدارند تا آنکه شفای تمام حاصل گردد و در اشخاص خیلی ضعیف مقداری شراب
با غذا تجویز شود و در این درجه نگذارند که یبوست و طبیعت غالب شود و همیشه طبیعت را
تلیین نگاه دارند و یکدانه حب که ترکیبش [illegible] یک گندم [illegible] و [illegible] گندم عصاره
بزالبنج وقت خواب بخورند و [illegible] جلق و خصیتین [illegible] موافق به بندند و بلسان
کپاهو و کبابه چینی بخورند و از دواهای قابض تزریق نماید هرگاه علامات ورم غده و [illegible]
و یا ورم عنق مثانه ظاهر شود باید تزریق را موقوف بدارند و [illegible]
و ورم [illegible] باشد باید تزریق ننمایند ولی تزریق [illegible] نزد داشته اند در درجه
سیم حرقه البول باید [illegible] تزریقها زیاد باشد و قبل از تزریق ادرار نمایند
و تزریق را هر روز [illegible] دفعه پی در پی کنند و [illegible] که در این درجه بجهة تزریق معمول است
سولفات دو زنک و اسید تانیک است [illegible] در این درجه [illegible] مستعمل [illegible] مگر
این که در درجه سیم باید مقدار دواهای قابض قدری زیادتر باشد و محلول قوی تر
بهتر است که گاهی از محلول قوی و گاهی از ضعیف تزریق نمایند اما خوردن بلسان
کپاهو و کبابه چینی [illegible] بواسطه ادرار است از این جهة در حرقة البول
زیاد اثری نماید ولی هیچ اثری در این مرض که عارض نهایت شده ندارد

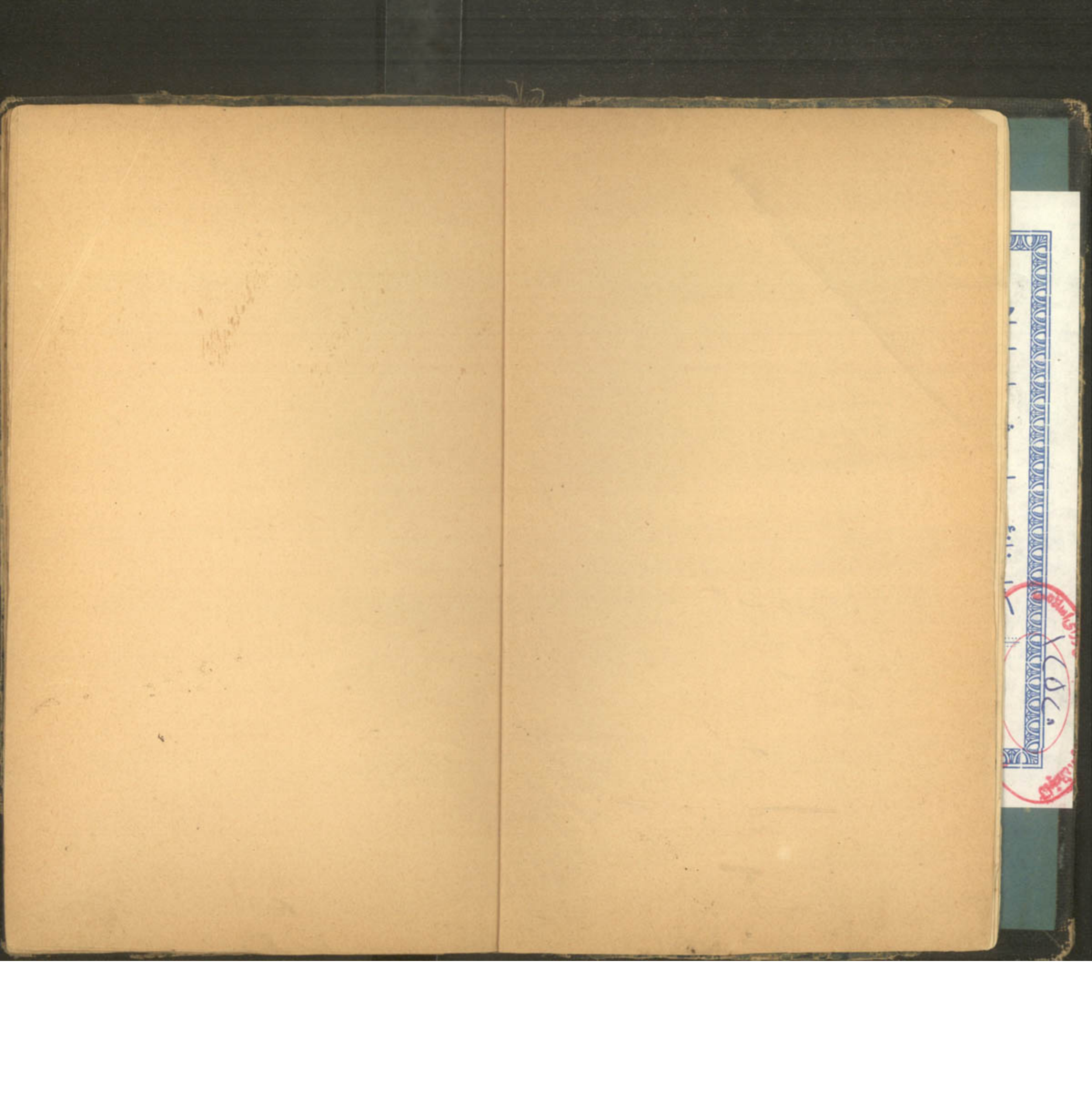
دگاهی این مرهم را در غشاء مخاطی مهبل اثر می‌نمایند و از این جهت هرگاه این مرض بطور
سرایت در غشاء مخاطی مستقیم برود خوردن این مرهم را منفعتی نمی‌نماید در موقع
استعمال این مرهم ادرار حدت مرض است ولی بهتر آن است که مقداری تا شش گرم که جزئاً
از حدت بیفتد و رفع ورم درد با استعمال این مرهم را نمایند از استعمال بلسان
کپایو گاهی از اوقات در جلد حرقت شدید خارش شده بجز خشکی عارض می‌شود و گاهی
مرض در روده و گاهی کهیر نیز عارض شود و طبیب این امراض جلد را باید از امراض جلدی
سیفلیس تمیز بدهد و اشتباه نکنند و تمیز آن بسیار سهل است زیرا که بروز این امراض
هرگاه بواسطه سیفلیس باشد باید سایر اعراض و علامات سفلیس نیز همراه
آنها باشند و یا مقدم بر آنها باشند و دیگر آنکه این امراض هرگاه بواسطه اثر بلسان
کپایو باشند خارش دارد و در سیفلیس خارش ندارد و دیگر آنکه به ترک خوردن
بلسان زائل می‌گردند بخلاف امراض سیفلیس که به ترک آن زائل نگردد و در
صورتی که از خوردن بلسان این حالات بروز کند باید فوراً بلسان را موقوف بدارند
در بعضی اشخاص خوردن بلسان موجب وجعی در کلیه می‌گردد و گاهی از شدت هیجان
در کلیه بول الدم عارض می‌گردد و در این صورت هم باید استعمال بلسان را فوراً موقوف
بدارند و بعضی اعراض گاهی از خوردن کبابه حادث گردد و گاهی از خوردن بلسان
کپایو و کبابه ادرار و صداع و گاهی استفراغ موقتی و گاهی تشنجات عضلانی حادث
می‌شود و اغلب بعد از بروز این حالات نقطات در جلد ظاهر می‌گردند هرگاه از
خوردن کبابه و بلسان بعد از دو الی سه هفته فائده و نفعی نکند از برای حرقة
البول ظاهر نگردد بهتر آن است که خوردن آنها را موقوف بدارند زیرا
که علاوه بر آنکه فائده از برای این مرض نکنند موجب سوء هضم گردند و در این صورت
اعراض حرقة البول هم شدت می‌نماید هرگاه مریض از ضعف و نقاهت
شکایت نماید علاج را موقوف داشته مقویات شدید ترکیبات

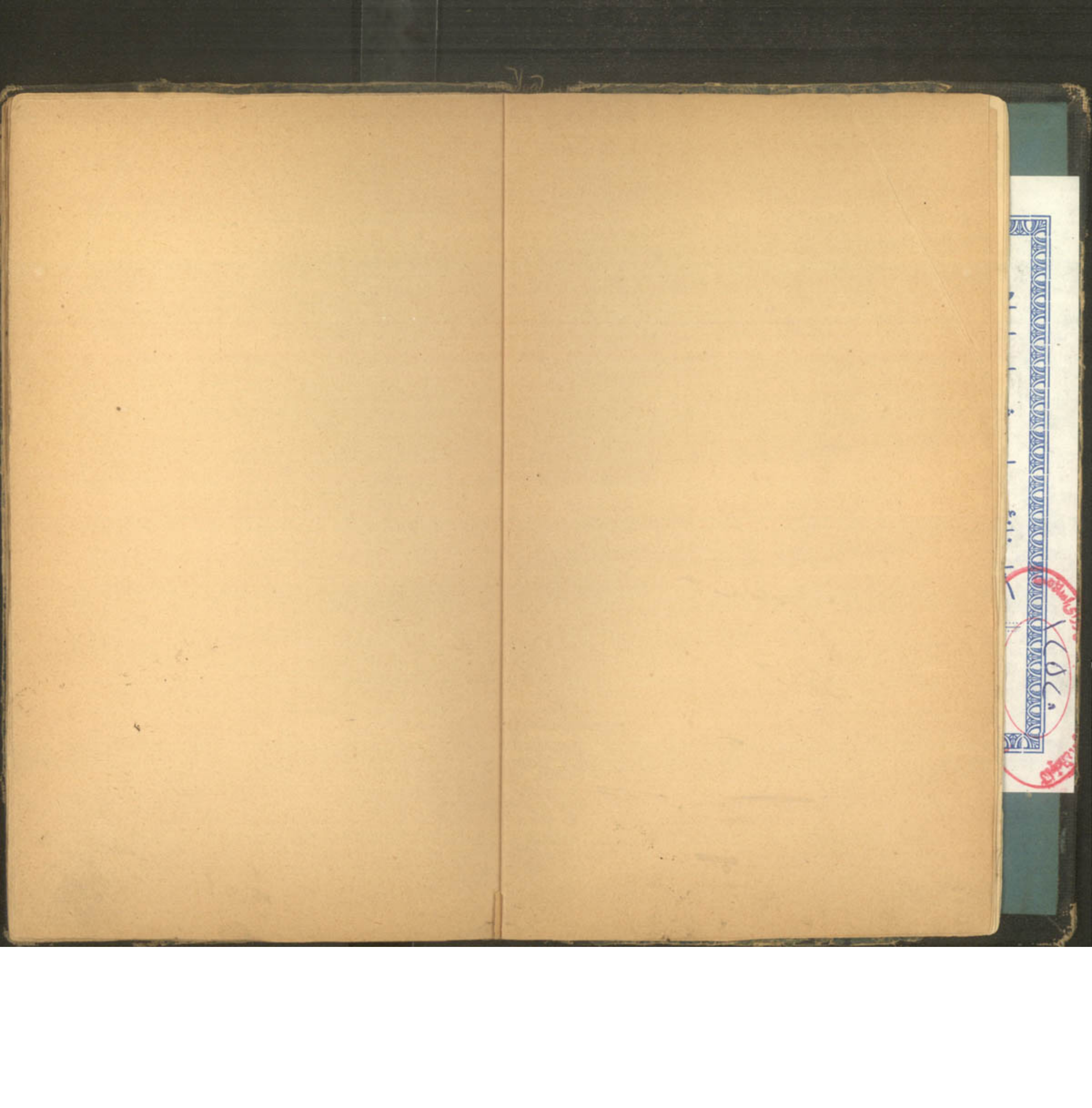
حدیدیه

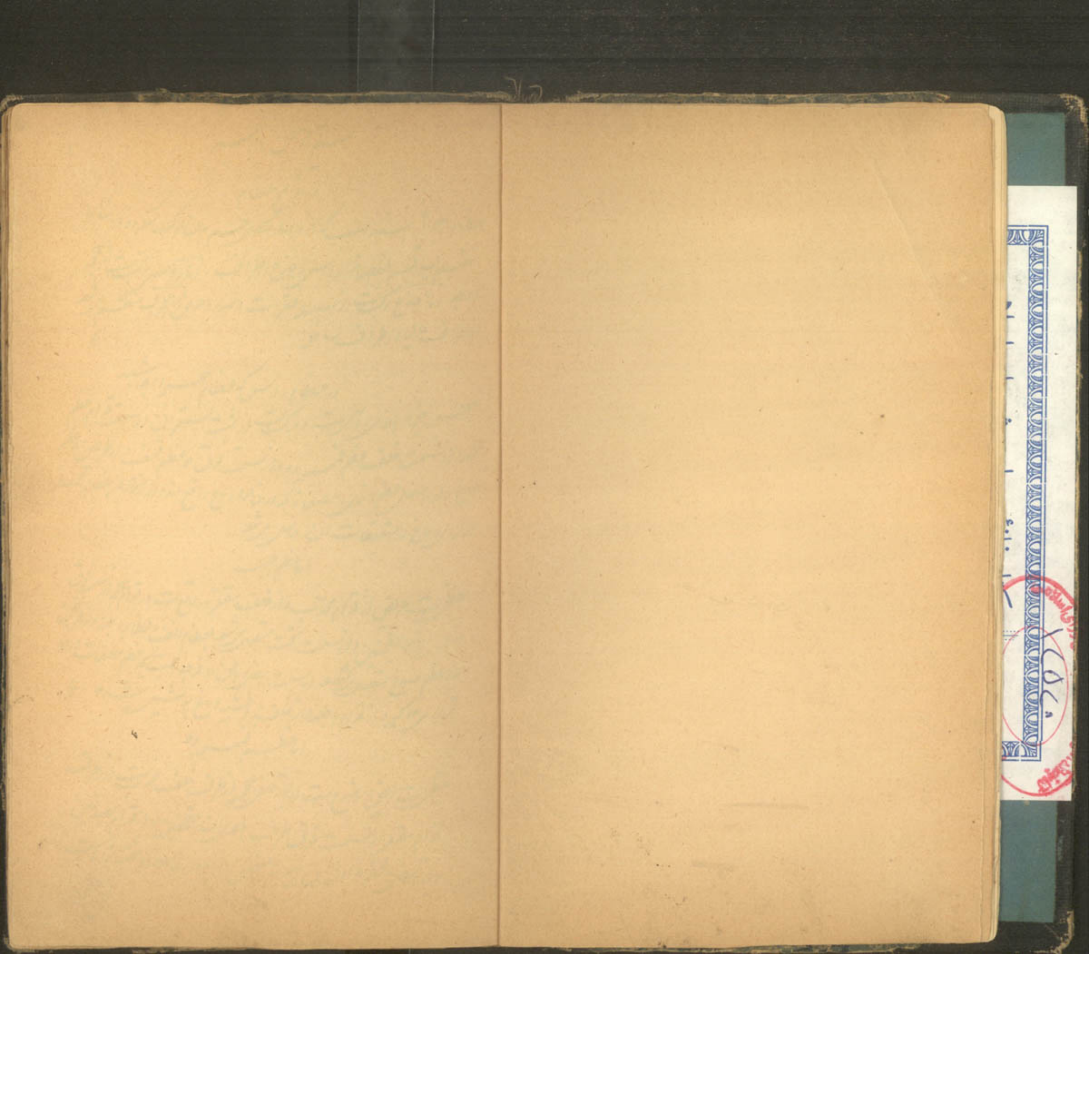
حدیدیه که ذکر شد استعمال نمایند و هفته یک الی دو افو با اسید تانیک و یا سولفات
دو زنک تزریق نمایند از جمله اعراض موذیه در این مرض نعوظات است و تقوس احلیل است
که سابق مذکور داشتیم و از برای او بواسطه کافور و مسکنات باید معالجه نمایند و این
ترکیب مفید و نافع است نسخه لاکتوکاریوم که عصاره کاهوی جبلی است چهار گندم
مسحوق کافور چهار گندم بیست حب بزنند و در وقت خواب دو دانه بخورند
نسخه دیگر مسحوق کافور سی گندم مسحوق افیون ده گندم ده حب
بزنند و وقت یک الی دو دانه بخورند و خوردن پانزده گندم لوپلین وقت
خواب و گذاردن دهلیز در آب گرم پیش از خواب و شیافه از عصاره
بزرالبنج و بلادون که در مجرای احلیل و یا در مقعده بگذارند نیز نافعند و بعد از علاج
مرض تا مدتی معالجه را ترک ننمایند زیرا که این مرض خیلی زود نکس می‌نماید
مخصوص بواسطه جماع و سوء تدبیر در اکل و شرب هرگاه بواسطه این مرض
ضیق مجرا حادث شود علاج او موقوف بعملیه جراحی است

حرقة البول اناث









بسم الله الرحمن الرحیم

در تشریح عظام

عظام اجزائی هستند صلب که از آنها هیکل جسم بدن مرکب میگردد و آنها را منقسم به سه قسم منقسم نموده اند راس و جذع و اطراف اما راس مرکب است از جمجمه و وجه اما جذع مرکب است از ستون فقرات و صدر و حوض اما اطراف منقسم میشود باطراف عالیه و اطراف سافله ؛

در عظام راس که عظام جمجمه و وجه باشند

جمجمه جزء اعلای راس است و مرکب است از هشت استخوان از سمت قدام عظم جبهه و از سمت خلف عظم قمحدوه و از سمت فوق دو عظم قحف و از طرفین دو عظم صدغ و از اسفل عظم وتدی و مصفاة که در قاعده دماغ واقع اند و از اتحاد این عظام محفظه از برای دماغ و متعلقات آن حاصل میشود

اما عظم جبهه

عظمی است عریض از قدام محدب و از خلف مقعر و واقع است در قدام جمجمه از سمت فوق متصل میشود بقحفین و از سمت تحت متصل میشود بعظام انف و عظام وجنه و از طرفین بدو عظم صدغ متصل میشود در سمت اسفل و باطن او فرجه ایست که عظم مصفات در او قرار میگیرد از قدام با جلد و از خلف با غشیه دماغ پوشیده شده ؛

اما عظم قمحدوه

عظمی است عریض و موضوع است در جهه خلف جمجمه از طرف خلف محدب و از طرف قدام مقعر از سمت فوق طرف اعلای آن بقحفین و از قدام بصدغین و از اسفل با فقره اول عنق پیوند مفصلی دارد و در قاعده او ثقبه بزرگی است

از برای عبور نخاع در فقرات وقائی او متصل می شود بعظم وتدی و در طرفین ثقبه معبر
نخاع از هر طرف دو ثقبه است از برای عبور شریان و ورید و اعصاب دماغ و از
خلف با جلد و از قدام با غشیه دماغ پوشیده شده است

اما دو عظم قحف

دو عظمی هستند عریض که در سمت علیای جمجمه واقعند از سمت اعلی محدب اند
و از سمت اسفل مقعر و در خط متوسط جمجمه با یکدیگر بواسطه درز اتصال
دارند و از قدام بعظم جبهه و از خلف بعظم قمحدوه و از اسفل بدو عظم صدغ و پوشیده
شده اند از اعلی با جلد و از اسفل با غشیه دماغ

اما دو عظم صدغ

دو عظمی هستند که واقعند در طرفین جمجمه از ظاهر محدب و از باطن مقعر
و در هر یک از این دو عظم تجویفی در خلف نتوئیست معروف است به نتوء
حلمه و در باطن هر یک از این دو عظم تجویفی است که اعضاء شنوائی در او
قرار دارند از سمت اعلی بقحفین و از قدام بعظم جبهه و عظم وجنه اتصال
مفصلی دارند و از اتصال این دو عظم بعظم وجنه قوسی تکوین می نمایند
معروف بقوس وجنه و از سمت خلف بعظم قمحدوه متصل اند و سوراخ
گوش در این دو استخوان واقع شده اند از ظاهر با جلد و از باطن با
غشیه دماغ پوشیده شده اند

اما عظم وتدی

عظمی است غیر منتظم الشکل واقع در قاعده جمجمه متصل است از
قدام بعظم جبهه و مصفاة و از خلف بعظم قمحدوه و از طرف

بدو عظم

بدو عظم صدغ و در او ثقبه هائی است از برای مرور شریان
و ورید و اعصاب دماغیه و پوشیده شده است از باطن با غشیه دماغ و دماغ
بروی او واقع است

اما عظم مصفاة

عظمی است مربع واقع در اسفل عظم جبهه در فرجه ای که در عظم جبهه است و جزء
علوی جدار انفی حجاج از او ساخته می شود از قدام و طرفین بعظم
جبهه و از خلف بعظم وتدی اتصال دارد و در او سوراخهای زیادی است
از برای مرور شریان و ورید و اعصاب شمیه و بواسطه این سوراخها است
که او را عظم مصفاة نامیده اند

عظام وجه

وجه مرکب است از چهارده استخوان و عظم لامی که عبارتند از دو عظم انف
و دو عظم ظفری و دو عظم وجنه و دو عظم فک اعلی و دو عظم سقف حنک
و صدفین و عظم حاجز انف و عظم فک اسفل

اما دو عظم انف

دو عظمی هستند مربع و کوچک در سمت اعلی و متوسط از وجه و در خط متوسط
بیکدیگر اتصال مفصلی دارند و از فوق بعظم جبهه و از تحت بغضروف
انفی و از خلف بدو عظم ظفری و دو عظم فک اعلی و از باطن بعظم حاجز انف

پوشیده

و پوشیده‌اند از قدام بجلد صورت و از خلف بغشاء مخاطی بینی

اما دو عظم ظفری

دو عظمی هستند انسی حجاج و خلف دو عظم انف ربع شکل صغیر الشکل هستند از سمت فوق بعظم مصفاة و از قدام بعظم الانف و بعظم فک اعلی و از خلف بعظم وتدی و پوشیده شده از ظاهر بغشاء ملتحمه و از باطن بغشاء انف

اما عظم وجنه

دو عظمند در دو طرف صورت متصل‌اند از قدام بدو عظم فک اعلی و از خلف بدو عظم صدغ و در اسفل بدو عظم سقف حنک و پوشیده شده‌اند از ظاهر بجلد صورت

اما دو عظم فک اعلی

دو عظمی هستند واقع در جهه متوسط صورت که بنا میکنند فک اعلی را در سمت اسفل شانزده حفره‌اند که شانزده دندان در آن قرار دارند و در هر یک از این دو تجویفی است معروف بجوف فکی و این جوف متصل است بجیب خیشوم بواسطه فرجه که در آن ... و از سمت فوق متصل‌اند بعظم جبهه و دو عظم الانف و از قدام با زوج حفر القمال مفصلی دارند و از سمت خلف بدو عظم وجنه و از تحت بدو عظم سقف حنک و پوشیده شده‌اند از جلد و عضلات وجه

اما دو عظم سقف حنک

دو عظمی باشند موضوع در سقف حنک در جهه متوسط ربع واقع

در قاعده

در قاعده خیاشیم از وسط با زوج حفر القمال مفصلی دارند و از قدام بدو عظم فک اعلی و از دو طرف بدو عظم وجنه و از خلف به پرده حنک القمال دارند و از قدام اسفل بغشاء دهان و از اعلی بغشاء خیاشیم پوشیده گردیده

اما عظم حاجز الانف

عظمی است واقع در جهه متوسط خیشوم از سمت اعلی متصل است بعظم مصفاة و از سمت اسفل بدو عظم سقف حنک و از طرفین بدو عظم الانف و پوشیده شده از غشاء خیشوم

اما عظم فک اسفل

عظمی است بزرگ و واقع است در جهه سفلی از فم و ترکیب یافته از ... نعل صورت و قوس شکل است و در سمت اعلای آن شانزده حفره است بجهه ارتکاز شانزده دندان از سمت اعلا بعظم صدغ مفصلی دارند و پوشیده شده از جلد و عضلات صورت و از خلف بغشاء دهان و عضلات زبان و مرتبط گردیده

دو عظم صدفی

دو عظمی هستند متصل واقع در جوف بینی و شکل جوف صدف بیرون خمیده دارند و از طرفین بدو عظم فک اعلی القمال مفصلی دارند و دو عظم صدفی دیگر است که استخوان آن مستقل نیستند و از زواید عظم مصفاة محسوب میگردند و دو عظم ... صدف فوقانی ... معروف است به ... منقسم گردیده است

اما عظم لامی

عظمی است صغیر واقع در سمت علیای عنق در تحت عظم فک اسفل و خلف لسان که عضلات حجم و لسان و حلقوم با او پیوسته‌اند

در عظام ...

در عظام جذع

جذع مرکب است از فقرات و اضلاع و عظام حوض و فقرات بیست چهار اند
در حسب وضع منقسم به ۳ قسم شده اند فقرات عنق و ظهری و قطنی فقرات
عنق هفت اند و فقرات ظهری دوازده و فقرات قطنی پنج و هر فقره مرکب است
از جسم و زوائد خلفی که شوکی نامند و چهار زوائد مفصلیه موسوف بشواخص
مفصلیه و دو زائد جناحی و از اجتماع این فقرات بجای خالی شده موسوف
بمجرای معبر نخاع و عمودی موسوف بعمود فقرات از سمت اعلی متصل است بعظم
جمجمه و از قدام با اضلاع و از تحت بعظم عجز و در این عمود ثقبه های بسیاری از
برای مرور شریان و ورید و اعصاب است و عضلات عنق و صدر و بطن با آنها
مربوط میگردند و میان هر فقره غضروفی است که بواسطه او فقرات بیکدیگر اتصال مفصلی دارند

اما عظام صدر

مرکب اند از قدام از قص و از طرفین اضلاع و از خلف از فقرات ظهر

اما قص

عظمی است فرد در سطح واقع در جهه وسط صدر از سمت اعلی متصل است
بعظم ترقوه و از طرفین با اضلاع و از سمت اسفل بغضروف خنجری پوشیده است
از قدام بجلد از خلف بغشاء مستبطن صدر و حجاب قاسم الصدر از قدام باد اتصال دارد

اما اضلاع

از هر طرفی دوازده ضلع است هفت از آنها را اضلاع صادقه و پنج دیگر را
اضلاع کاذبه می نامند اضلاع صادقه اضلاعی هستند که از قدام بقص

و از خلف

و از خلف بفقرات بند و واسطه اتصال دارند و اضلاع کاذبه اضلاعی هستند
که از سمت خلف بفقرات و از قدام بقص ولی بواسطه رباط لیفی غضروفی
اتصال مفصلی دارند و از برای هر ضلعی یک جسم و دو طرف است اما جسم آن
عریض و صاف در سطح و دو طرف علیا و سفلی که عضلات
بین الاضلاع با آنها پیوندند فایده این عضلات آن است که اضلاع را
در هنگام تنفس وسیع نمایند و پوشیده شده اند از ظاهر با جلد و عضلات
و از باطن بغشاء مستبطن صدر و بطن

اما حوض

مرکب است از چهار استخوان استخوان حرقفه و عظم عجز و عظم عصعص
اما عظم حرقفه دو عظمی هستند بزرگ غیر منتظم الشکل واقع در دو طرف
حوض از قدام متصل با زوج عظم که آن موضع موسوف بعظم عانه است
و از سمت خلف متصل بعظم عجز و در هر یک از این دو عظم در سمت
اسفل او حفره بزرگی است معروف بحق الورک که رأس فخذ
در او قرار میگیرد و از ظاهر پوشیده شده اند از عضلات الیه و از باطن
بعضلات باطن حوض و عظم عجز عظمی است مثلثی اهرمی شکل واقع
واقع در جهه خلفی حوض از سمت اعلی متصل بفقره اخیره قطنی

و از اسفل

و از اسفل بعظم عصعص و از قدام و طرفین بدو عظم حرقفه و در او
مجرائی است از برای عبور آخر نخاع معروف بذنب نخاع و در
هر طرف او شش ثقبه است که از آن ثقبه ها آخر فروع اعصاب
نخاعی خارج میگردد و پوشیده است از ظاهر بعضلات ظهر و جلد و از قدام بعضلات
باطن حوض اما عظم عصعص عظمی است کوچک از اعلی متصل بعجز
و از سمت اسفل آزاد و او بمنزله ذنب حیوانات است و عضلات
حوض با او پیوسته است و از ترکیب تمام اعضاء در حوض محفظه
حاصل میشود از برای حفظ اعضاء حوض مانند اعضاء بول و اعضاء تناسل باشند

عظام اطراف

اطراف منقسم شده اند باطراف عالیه و اطراف سافله اطراف علیه منقسم
شده اند بطرف ایمن و طرف ایسر و هر یک از این دو مرکبند از عظم
کتف و ترقوه در سمت اعلی و در وسط عظم عضد و ساعد و در اسفل عظام ید

اما عظم کتف

عظمی است عریض غیر منتظم الشکل واقع در سمت خلفی صدر بروی
اضلاع صادقه و در او حفره ایست که متصل میشود با رأس عضد
و در فوق این حفره در زایده عظیم او معروف باخرم عظم ترقوه
اتصال می یابد و از طرف او زایده ایست معروف بزایده منقار الغراب
و عضلات صدر و ظهر و عنق با و متصل میگردند ؛

عظم ترقوه

عظم ترقوه

عظمی است مستدیر واقع در سمت مقدم علیا صدر از سمت انسی متصل
بعظم قص و از سمت وحشی متصل بزایده اخرم کتف و واقع است بروی
ضلع اول از اضلاع صدریه و در او نیز ابابی است که شریان تحت الترقوه از او عبور
مینماید و عضلات عنق از فوق و عضلات صدر از تحت باو متصل میگردند

عظم عضد

عظمی است مستطیل منقسم است بیک جسم و دو طرف طرف علوی آن متصل است
بعظم کتف و طرف سفلی آن بعظم مرفق که طرف عظم ساعد است
و عضلات صدر از سمت قدام و عضلات ظهر از سمت خلف و
و عضلات ذراع از اسفل باو متصل میگردند ؛

عظم ساعد

مرکب از دو عظم است یکی وحشی معروف بزند اعلی و دیگر انسی معروف
بزند اسفل و هر یک از این دو دارای یک جسم و دو طرفند طرف علوی زند اعلی
صغیر و متصل است بطرف عظم عضد و طرف علوی زند اسفل بزرگ منتهی میشود
به برآمده که معروف بمرفق و متصل میشود نیز بعظم عضد و طرف سفلی این دو عظم
متصل میشوند بعظام رسغ ید و عضلات ساعد و ید از قدام و طرفین
بجسم این دو عظم اتصال می یابند

اما ید

ید مرکب است از سه قسم استخوان رسغ و مشط و اصابع اما رسغ

ابکراد

مرکب است از هشت پارچه استخوان که در دو صف قرار گرفته‌اند و در هر
صف چهار استخوان است از سمت اعلی بعظام ساعد و از اسفل بعظام
مشط اتصال مفصلی دارند و مشط مرکب است از پنج استخوان که از سمت
اعلی بعظام رسغ و از سمت اسفل بعظام اصابع اتصال مفصلی دارند و اصابع
مرکب‌اند از عظامی که موسوم بسلامیات و هر یک از انها مرکب‌اند از سه سلامیه
مگر ابهام که او مرکب است از دو سلامیه است و تمام عظام ید ساخته شد از رسغ
و مشط و اصابع و اوتار عضلات ید و ساعد با انها مربوط شده‌اند

اطراف سفلی

منقسم میشوند بطرف ایمن و طرف ایسر و هر یک از انها منقسم
میشوند بفخذ و ساق و قدم و رضفه فخذ عظمی است طویل ما بین
حوض و ساق و منقسم میشود بجسم و دو طرف طرف علوی ان متصل است
بحفره عظیمه که در عظم حرقفه است و طرف سفلی ان متصل است
بعظم قصبه و بعظم رضفه و عضلات حوض و بطن
و فخذ بجسم او اتصال دارند

فخذ

ساق

مرکب است از سه استخوان قصبه کبری از جهت انسی و قصبه صغری
از جهت وحشی و رضفه از جهت اعلی اما قصبه کبری بالنسبه بقصبه
صغری بزرگ و واقع میان رکبه و قدم و منقسم میشود بجسم
و دو طرف طرف علوی ان متصل است بعظم فخذ و طرف سفلی ان
بعظام رسغ

بعظام رسغ قدم و قصبه صغری عظمی است بلند واقع در جهت وحشی ساق
از سمت اعلی متصل است بعظم فخذ و از سمت اسفل بعظام رسغ قدم و هر یک
از این دو قصبه از دو طرف پایین منتهی میشوند ببرآمده موسوم به نتو کعبی
و عضلات قدم و عضلات ساق و عضلات فخذ بجسم ان اتصال دارند
اما رضفه عظمی است مستدیر واقع در قدام مفصل فخذ فخذ قصیر از
خلف متصل است بعظم فخذ و از اسفل بعظم قصبه اما قدم منقسم میشود
به سه قسم رسغ و مشط و اصابع اما رسغ مرکب است از هفت پارچه استخوان
و واقع است میان ساق و قدم از سمت فوق بقصبه کبری و صغری
اتصال مفصلی دارند و از سمت اسفل و قدام بعظام مشط قدم
و مشط مرکب است از پنج استخوان از سمت خلف متصل است بعظام رسغ
قدم و از قدام بعظام اصابع و هر یک از اصابع مرکب‌اند از سه سلامیه
مگر ابهام که او نیز مرکب است از دو سلامیه است و هر یک از عظام قدم
و رسغ پوشیده شده‌اند بطبقات وتریه و از سمت اسفل متصل‌اند
بعضلات اخمص و جلد او و از اعلی اتصال دارند بعضلات ظهر
قدم و جلد او این مقدار که در شرح عظام نوشته شد از برای مبتدی
کفایت میکند اگر زیاده از این بخواهند بدانند باید رجوع بکتب مفصله نمایند

رضفه

عظام قدم

عظام مشط

عظام اصابع

عضلات

پارچه لحمانی هستند که در تمام بدن موجودند و حرکات اعضا بواسطه
انهاست که هیچ حرکتی تمام نمی‌شود مگر بواسطه انها و عضلات منقسم

اند

می شوند اقسام کثیره عضلات رأس عضلات وجه عضلات لسان
لسان و شفه و عضلات عنق و عضلات صدر و تنفس و عضلات
بطن و عضلات قطن و عضلات الیتین و عضلات اطراف
علیا که عضلات کتف و عضد و ساعد و ید اند و عضلات حوض
که معین ولادت و خروج فضلات اند مثل بول و براز و عضلات
و عضلات اطراف سفلی که عضلات فخذ و ساق و قدم اند و عضلات
بدن اند که سبب جودة تشکل اعضاء و حرکات انها می گردند و مرکب اند
از لحم و عصب و شریان و ورید و عروق لمفاتیک و خون زیادی در انها
وارد می شود و کثرة حمرة لون انها بواسطه همین خون زیاد است
که وارد انها می شود و غیر از فائده حرکت فوائد دیگر دارند که درین کتاب گنجایش ذکر انرا ندارد

شریان و ورید و عروق شعریه و عروق لمفاتیک

شرائین عروقی استند منتشر در تمام بدن و مبدأ انتشار انها قلب است
و دارای قوه الاستیکی و محتوی استند خون گلی رنگ مغذی را و تمام
تغذیه اعضاء بر حسب احتیاج انها از این خون شریانی که گلی رنگ است. اورده
عروقی استند که تکوین شده اند از دائره جسد و شروع نموده میکنند
تا انکه منتهی بقلب میگردند و محتوی استند خون سیاه رنگی را که دیگر فائده برای
تغذیه بدن ندارد و این خون بواسطه دو ورید بزرگ که منتهی الیه
وریدها است و معروف اند با جوفین وارد اذن راست قلب میگردند
و بعد از انقباض اذن و دهلیز و داخل بطن راست قلب وارد
بطن گردیده و از انقباض بطن راست خون بتوسط شریان ریه
وارد

وارد در ریتین شده و بواسطه هوا استحیل بخون قرمز گلی رنگ گشته بواسطه ورید
شریانی وارد دهلیز چپ و از انجا بواسطه انقباض دهلیز وارد بطن
چپ میگردد و از بطن چپ نیز بواسطه انقباض ان وارد اورطی
که مبدأ شرائین است شده و در تمام شرائین بدن منتشر میگردد تا انکه اعضاء را
تغذیه نموده و بدل ما یتحلل گردد. اما عروق شعریه و دقیقه که منتشر اند
در تمام بدن و حاصل شده اند از انتهای تفرع شرائین و ابتدای تکوین اورده
و محتوی استند خونی را که رنگ ان مابین حمرة و سواد است. اما عروق
لمفاتیک عروقی استند که یافت می شوند در انها ماده سفید رنگی موسوم
بلمف و این عروق در تمام سطوح بدن پراگنده اند و بسهولت مشاهده
نمی شوند و زیاده یافت می شوند در احشاء بطنیه و فائده انها جذب زیادی
مواد غذائیه است در بدن ان مواد و داخل کردن انها را بخون
وریدی قبل از اتصال ان بقلب تا انکه با خون مخلوط شده در ریه اصلاح
و تطهیر گردد بعد بواسطه شرائین بتمام اعضاء تقسیم شده غذاء اعضاء
۲ انواع و بدل ما یتحلل گردد الحاصل [illegible] اوعیه دم و لمف ذکر شد بطور عموم بود
و ذکر انها بطور خصوص در کتب مفصله است

اعصاب

اعصاب خیوطی استند سفید رنگ و دقیق و منتشر در تمام بدن انسان و حیوانات
و حرکات بدنیه بواسطه انهاست و اعصاب دو قسمند اعصاب حیوانیه و
و اعصاب

و اعصاب حیوانی نباتی اما اعصاب حیوانی حیوانی از دماغ ناشی شده‌اند و حس
و حرکت منوط بعهدهٔ آنهاست اما اعصاب حیوانی نباتی که اعصاب عقدی نیز گویند
از عقده عصب اشتراکی که در طرفین فقار واقعند ناشی میگردند و حرکات
غیر ارادی مثل هضم و ترشح و تغذیه و غیره منوط بعهدهٔ آنهاست و عصبات اجزا
قسم اول مغز و مبدء اوّل نخاع است که بعضی از آنها خارج میشوند بهیئهٔ خیوط رقیقه
از ثقبهای مخصوصی و وارد میشوند باعضاء مخصوصه مثل عصب سمع و بصر و ذوق
و شامه و شم و بعضی دیگر خارج میشوند بهیئهٔ حبل غلیظی از ثقبهٔ عظیم قمحدوه و نازل
میشود در مجرای عمود فقرات و خارج میشود از او فروع کثیره از طرفین عمود فقرات
و تقسیم میشوند در اعضاء و عضلات جمیع در آنها و این نوع از اعصاب
مرکب اند از دو جزء جزء قشری سنجابی اللون و جزء لبی ابیض و جزء
سنجابی آن منوط در بوطات با حس و جزء لبی آن منوطست بحرکة
و از انتهاء این اعصاب در اطراف و جلد حس لمس تمام میباشد اما قسم ثانی
که معروفست بعصب حیوانی نموی عصبیست عقدی و واقع در تجویف صدر
و بطن و در طرفین عمود فقرات و از عقده او خارج میشود فروع اعصاب سنجابی
لون و تقسیم میشوند در احشاء و اعضاء باطنه فقط مثل ریه و قلب و معده
و امعاء و رحم و مثانه و کلیه و لیکن اعضاء اعضائی هستند که نمو آن بی منتهی
بر آنهاست و بهمین جهة که این نوع اعصاب در این اعضا پراکنده
هستند این اعصاب را اعصاب نموی میگویند بجهة آنکه این
اعضاء اعضائی هستند که تغذیه و تنمیه بدن کار اند و نمو بدن بواسطهٔ عمل آنهاست
و هر یک از این دو قسم اعصاب در حفظ اعمال اعضاء و حقوق آنها اهمیت کامله دارند
انتهی

اغشیه

اغشیه در بدن بانواع مختلف است از آنجمله غشاء جلدیست که در تمام ظاهر بدن چون
لفافه میباشد و مرکب است از بشره و شریان و وریدها و نسج خلوی و غدد عرق و دهنیت
و لیف شعر و از جمله اغشیه غشاء مخاطی است و او غشائیست که تمام اعضاء باطنه را پوشانیده
و گویا استطاله ایست از جلد ظاهره و ابتدای آن از انتهاء جلد ظاهر بطوریکه
تمام اعضاء باطنه را میپوشاند و از جمله اغشیه غشاء مصلی است و او غشائیست رقیق
که میپوشاند تمام تجاویف بطن را و اتصالی بظاهر ندارد و معروف بصفاق بطنی
و همچنین میپوشاند غلاف قلب و تجویف صدر را و معروفست بصفاق صدری
و از جمله اغشیه غشائیست که میپوشاند تجویف مفاصل را و معروفست بغشاء زلالی
و سایر منسوجات بدنیه غیر از اغشیه زیاد اند از آنجمله است منسوج خلوی و او
منسوجیست مشبک و رقیق مثل خانهای زنبور و یافت میشود در تمام اغشیه و اعضاء و دیگر
منسوجات لیفی هستند و آنها الیافی هستند مجتمع بشکل دسته دسته که از آنها تکوین
میشود اوتار و عضلات و منسوج خلوی سابق الذکر آنها را بیکدیگر وصل مینماید
و از جمله انسجه بدن نسج عروقیست و او نسجیست صفیق و از این نسج حاصل شده اند
عروق دموی و طبقه باطنی این عروق نسج خیلی صاف و لغزنده دارد تا اینکه عبور خون
از آنها سهل و آسان باشد و در تمام این اغشیه شریانها و وریدها و اعصاب دقیقه
و رقیقه و شعریه میباشد بجهة آنکه حیات خود را محفوظ دارند اما چون در این دو جزوه
ذکر شد مختصری از اعضاء و منسوجات بدنیه بوجه اختصار بطور تفصیل بذکر آنها میپردازیم

اعضاء جسم

این اعضاء منقسم میشوند بعضا ظاهری و باطنه اما اعضاء ظاهره معلوم است و محدود
میباشند از قدام و اسفل بواسطه قوس حاجبین و از طرفین و اسفل بواسطه

از مان و از سمت خلف بواسطهٔ قفا و جلد راس بسیار ضخیم و مجمّر روئیدن موکه
بحسب اقالیم و اشخاص و اسنان لون و قوام و هیئهٔ آن مختلف میباشند و هر چه
اقلیم بارد باشد مو ملایم تر و در بلاد شمالیه که برودت اقلیم زیاد است
موی آنها سفید و در بلاد دیگر که برودت کمتر است رنگ موی آنها اشقر یا اصفر است و در
بلاد معتدله موی آنها بزند(?) شکن(?) غیر است و یا مایل باشقر و سواد اند و در جمیع این بلاد موی آن
با بسیطت قوام و سریع النمو است بخصوص در سن طفولیت و جوانی و در بلاد حاره
موی آنها اغلب سیاه و مجعد و بطئ النمو است

اعضاء باطنه جمجمه

جمجمه از سمت باطن محتوی است بمخ بزرگ و مخ کوچک و مبدء نخاع معروف به پیاز نخاع

اما مخ

جسمیست تقریبا کروی شکل بر هیئهٔ و شکل ظاهر جمجمه و ترکیب او از مادهٔ لطیف مخصوصی است
معروف بماده مخ لین و خالی از الیاف و تماسک آن ضعیف و بی(?) از هم جدا گردد
و محاط است از اغشیه معروف بام الدماغ(?) که بحسب طبقه با یکدیگر اختلاف دارند
بعضی فوق بعضی اولی ملاصق عظم جمجمه است موسوم است بام الغلیظ و غشاء ایست
ضخیم و سخت لیفی شأن است که محفظ باشد از برای مخ تا آنکه این ماده لطیف
از آفات حفظ نماید و محتوی است این غشاء بر اوعیه دمویه معروف بمعبر(?) لجیبه(?)
حفظ رسکه(?) حیاتی است از برای تغذیه مخ و غشاء دوم متصل است و او غشاء ایست
رقیق شفاف و از فوق تنقص بام الغلیظ و معروف بام الرقیق و بر پوشاند(?)
مخ را از ظاهر و همیشه رطوبتی از او ترشح مینماید از برای لزوم نگاه داشتن مخ
و غشاء سیمی و علامت که منتج است از شریان و وریده معروف بطبقه العنکبوتیه

و او ملتصقی

و او ملتصق است بمخ و داخل میشود در طبقات و تجاویف و بطون او از برای تقسیم اوعیه
دمویه مخ و تغذیهٔ او و او را ام حنونه هم میگویند یعنی مادر غذا دهنده مخ و مخ مرکب است
از دو ماده ماده لبی(?) سفید رنگ که مخصوص است بحرکة و ماده قشری سنجابی و خاکستری رنگ
که مخصوص است بادراکات و قوای عقلیه و مخ منقسم است بدو نصف از سمت فوق منفصل
از یکدیگر و از سمت تحت متصل و یافت میشود در باطن چهار تجویف معروف به بطون مخ
دو بطن در طرفین و یک بطن در قدام و بطن دیگر در خلف و او منقسم است به قطعه قطعه مقدم
و وسط و خلف و هر یک از این قطعه‌ها از یکدیگر ممتاز و در کمال وضوح میباشند و از سطح اسفل
هر یک از این قطعات اعصاب مخصوص بانف که معروف است باعصاب شم و اعصاب مخصوص
بعین که معروف باعصاب بصر و اعصاب مخصوص باذن که معروف است باعصاب سمع
و اعصاب مخصوص بلسان که معروف است باعصاب ذوق و اعصاب مخصوص
بوجه که معروف است باعصاب محرک عضلات وجه

مخ کوچک

پارچه مخی کوچک است واقع در خلف و اعلای مخ و متصل باو و در اغلب متصلات بجدیه(?)
معروف بجدیه مخیه و در نسج و ترکیب با خود مخ تفاوتی ندارد

مبدء نخاع

زائده ایست که متکون میشود از مخ بزرگ و مخ کوچک و او اصل و پیاز نخاع است و واقع است
در باطن جمجمه در پشت ثقبه عظیم محدوده که ثقبه معبر نخاع گویند که از این ثقبه نخاع داخل
ستون فقرات میگردد و نخاع جسمی است غلیظ عصبی که ناشی میشود از نخاع و اصل او
مبدء نخاع میگویند و خارج میشود از جمجمه و از ثقبه مذکوره در مجرای ستون فقرات
فقار وارد میشود بعد از طرفین فقرات فروع عصبیه خارج میشوند و متفرق میشوند
در عضلات عنق و اعضاء او پس از آن فروع ظاهریه است که متفرق در عضلات

ظهر و عضلات اطراف علیا می‌گیرند و از اجتماع این فروع در تحت ابط شبکه احداث
می‌کنند معروف بشبکهٔ تحت الابطی و ناشی می‌شود از این شبکه اعصاب عضد و ساعد و منتهی می‌شوند
باعصاب ید و متفرق می‌شوند در ید و حرکت این اعضا بواسطهٔ همین اعصاب است بهمین
قسم در وقت نزول نخاع از هر طرف هر فقره اعصاب خارج می‌گردند و متفرق می‌شوند
در عضلات ظهر و قطن و باطن و با فروع عصب عقدی مخلوط شده در احشاء صدر و بطن
و اغشیهٔ آنها متفرق می‌گردند پس منتهی می‌شوند در انتهاء مجرای نخاع در عظم عجز با فروع
زیادی که متفرق می‌شوند در حوض و اغشیهٔ آن و در اعضاء تناسلی و نازل می‌شود از
نخاع از هر طرف دو فرع بزرگ فرعی که بقدام است موسوم بعصب ارکی و فرعی که در سمت خلف است موسوم
بعصب فخذی و این دو فرع تقسیم می‌شوند در عضلات فخذ و ساق و قدم و اعصاب منتهی می‌شوند
در جلد و حس لمس تمام بدن بواسطهٔ آنهاست

اعضاء وجه

وجه از سمت اعلی محدود است بحاجبین و از سمت اسفل بذقن و از طرفین و سمت
اعلی باذنان و دهان و انف در وسط و در دو طرف انف دو عینین است
و تشریح هر یک از آنها بطور اجمال مذکور خواهد شد

اما عینین

دو عضوی هستند مخصوص بابصار و هر یک از آنها مرکب است از اجزاء ظاهره
و اجزاء باطنه اما اجزاء ظاهرهٔ آن حاجب و جفنان و اهداب اما حاجب
برجستگی قوسی است عظمی و پوشیده شده است از جلد ضخیم که بر روی او موی که در قلّه
و کثرت و لون مختلف‌اند و وقایه هستند از برای جفنین عین اما جفنان
دو طبقه هستند غشائی واقع در قدّام عین و منقسم شده‌اند باعلی و اسفل
اما جفن اعلی مرکب است از سمت قدّام از جلد و از سمت خلف از غشاء
مخاطی عین و از وسط از طبقهٔ لحمیه معروف بعضلات جفن و در طرف

الغضر

اسفل او غضروفی است که شکل رقیق و یره و از سمت جفن موهائیکه
در قلّه و کثرت و طول در اشخاص مختلف است و این موها معروف‌اند باهداب
علوی و این جفن از سمت اعلی متصل است بحاجب و از سمت اسفل بجلد انف
و از سمت خلف بجلد وجنه و از التصاق این جفن با جفن اسفل دو زاویه
احداث می‌شود زاویهٔ وحشی و زاویهٔ انسی و این دو زاویه معروف بماقین
زاویهٔ انسی را ماق اکبر و زاویهٔ وحشی را ماق اصغر نامند اما جفن اسفل
طبقهٔ آلت غشائی کم عرض‌تر از جفن اعلی و ترکیب او مثل ترکیب جفن اعلی است
و از سمت اسفل و وحشی متصل است بجلد وجنه و از سمت انسی بانف اما اهداب
که روئیده شده‌اند از اطراف جفنین واقع شده‌اند در دو صف صف قدامی و صف
خلفی و در هر یک از دو جفن نزدیک بزاویهٔ انسی برآمدهٔ کوچکی است و در آن
برآمده سوراخ کوچکی است معروف بمبدء مجری دمعه و در هر یک از این دو جفن در
طول شعر اهداب غدد صغیره ایست که افراز می‌شود از او مادهٔ چربی مخصوص
معروف برمص

اما اجزاء باطنهٔ عین

اجزاء باطنهٔ عین مرکب‌اند از آلات ابصار و آلات دمعه اما آلات ابصار مرکب‌اند از مقله و عضلات
و اعصاب و عروق دمویه و اغشیه اما آلات دمعه مرکب‌اند از غدّه و مجاری غده و کیسهٔ دمعه

مقله

مقله جسمی است کروی شکل واقع در حجاج و مرکب است از طبقات و رطوبات اما
طبقات عین سه طبقه هستند صلبیه و مشیمیه و شبکیه طبقهٔ صلبیه غشائی است
لیفی ابیض محیط بمقله و در او ثقبه ایست از خلف بجهت عبور عصب بصری

و ثقبه دیگری است در قدّام که قرنیه شبیه شیشهٔ ساعت در او قرار گرفته
و این غشاء از قدّام پوشیده شده است از غشاء مخاطی رقیق شفافی موسوم
به ملتحمه و از خلف عضلات محرّک عین با و متّصل است و از باطن به طبقهٔ مشیمیه اتّصال دارد

اما مشیمیه

غشائی است عروقی السواد واقع در باطن طبقهٔ صلبیه و در این طبقه از سمت خلف
ثقبه ایست از برای مرور عصب بصری و در سمت قدّام ثقبهٔ دیگری است موسوم
به حدقه و این طبقه از ظاهر محاط است به طبقهٔ صلبیه و از باطن به طبقهٔ شبکیه

اما شبکیه

غشائی است عصبی که ناشی شده است از آخر عصب بصری و از خلف با و متّصل
می‌باشد و در باطن این طبقه رطوبت زجاجیه است و در قدّام این رطوبت
زجاجیه گودال کوچکی است از برای استقرار رطوبت عدسی که موسوم به رطوبت
جلیدیه و این طبقات سه طبقات پیاز بر روی هم ~~اشتباه~~ قرار گرفته اند
آنگاه از قدّام بخلف ملاحظه نمائیم دیده می‌شود اوّلاً قرنیه شفاف که
جزء متمم صلبیه است و غشائی است شفاف مستدیر واقع در بریده که
که در صلبیه است و موسوم به زجاج عین و در خلف او طبقه دیگری است
عروقی مختلف اللون گاهی اسود و گاهی ازرق و گاهی اخضر و در وسط او
ثقبه ایست مستدیر موسوم به حدقه و ثقبه عنبیه و این حدقه
مرکّب است از الیاف حلقه‌ای دایره به مرکز اتّحاد آنها و منقبض و منبسط می‌گردند
بر حسب قلّت و کثرت نور و هم چنین مرکّب است از مادّهٔ ملوّنه و غشاء
رقیق شفاف که با و احاطه می‌نماید و میان این طبقه و قرنیه فضاء
کوچکی است ممتلی از مادّهٔ سیّالی و موسوم بخزانهٔ مقدّم و در خلف ثقبه

بخم

عنبیه دیده می‌شود جسم صغیر عدسی شفاف بلوری و واقع است در تجویف کوچکی که در جسم
زجاجی است و محاط است به غشاء رقیق شفافی موسوم به غشاء جلیدیه و در میان طبقهٔ
عنبیه و جلیدیه فضاء کوچکی است موسوم بخزانهٔ خلفیه که ممتلی است از مادّهٔ سیّالی و در
خلف جلیدیه دیده می‌شود جسم رخو شفافی موسوم به رطوبت زجاجیه و این رطوبت
زجاجیه رطوبتی است که تجویف شبکیه را مملو نموده و شش عضله متّصل شده‌اند از قدّام
به صلبیه و از خلف به عظام حجاج از برای حرکات عین به سمت فوق و تحت و طرفین
دو را به سمت فوق و دو را به سمت تحت و عروق دمویّه و اعصاب از برای تغذیه
و حرکات عضلات عین از راه داخل عین می‌گردند و این اعصاب غیر عصب البصر اند
اما عصب بصری عصبی است که برآمده از قاعدهٔ مخ و نفوذ می‌کند از ثقبهٔ حجاج که در سمت
خلف واقع است و پهن می‌شود در انتها و ساخته می‌شود از او طبقهٔ باطنی عین موسوم به شبکیه
و انطباع اشیاء مبصرات در این طبقهٔ شبکیه عصبی است

آلات دمعیه

مرکّب است از غدّهٔ دمعیّه و حلقه ابتداء مجری و مجرای دمعیه و کیسه اما غدّهٔ دمعیه غدّه ایست
کوچک و واقع در سمت وحشی عین و مرکّب است از دانه‌های کوچکی که با یکدیگر مجتمع گشته
و منتشر می‌شود خصوصاً رقیق آن دانه‌ها را به یکدیگر متّصل می‌نماید و از این دانه‌ها مائیتی افراز
می‌شود مائی موسوم به دمع و منتشر می‌شود در سطح مقلّه تا آنکه سطح مقله
رطوبت نگاه دارد و جفاف در او حاصل نشود و این دمع در وقت انطباق
جفنین و چشم زدن به سمت ماق اکبر میل می‌کند و از دو ثقب کوچک مجرای دمعیه که یکی
در فوق در جفن اعلی و دیگری در تحت در جفن اسفل نزدیک به ماق اکبر داخل کیسه دمع
می‌گردد و این کیسه واقع است در سمت انسی و اسفل حجاج و از این کیسه
وارد می‌شود بمجرای دمعه و داخل انف می‌گردد

غشاء مخاطی عین معروف بملتحمه

غشائیست رقیق و پوشیده است طرف مقدم عین و باطن جفنان را و خارج میشود از ماده رقیق رطبی تا آنکه حرکات عین را سهل گرداند

اذنین

دو عضوی هستند واقع در دو سمت علوی و خلف وجه و منقسم میشوند باجزاء ظاهره و باطنه اما اجزاء ظاهره غضروف گوش و مجرای ظاهر آنست ولیکن از برای اجتماع صوت و وارد کردن آن در باطن اما اجزاء باطنه عبارت اند از تجویف طبله و غشاء طبله و چهار استخوان کوچک سمع: مطرقه و سندانی و عدسی و رکابی و غشاء اذن و عصب سمع

اجزاء ظاهره اذن

اما غضروف گوش اولا غضروف اذن جسمیست لینی غضروفی واقع در جهة سفلی از دو جانب جمجمه و جهة خلفی علیاء وجه در خلف عین و ترکیب یافته است از حلقه‌های غضروفی و لیفیه و مرتبط است با ربط لیفیه و منتهی میشود از اسفل بزائده لحمیه که معروف بلمه اذن و ثانیاً مجرای ظاهر اذن و او مجرائیست بزرگ ابتدا میکند از داخل غضروف تا پرده صماخ و پوشیده شده است باغشاء مخاطی ضخیمی که افراز میشود از او ماده مخصوصی که در لغة عرب معروفست بصملاخ یعنی چرک باطن گوش

اجزاء باطنه اذن

ثقبه ایست عظمی واقع در عظم صدغ بسته و پوشیده شده با غشاء ضخیمی موسوم بغشاء طبله و بعد از آن چند استخوان کوچکیست اول مطرقه و او عظمیست صغیر شبیه بمطرقه که دسته او فرو میرود در غشاء طبله از طرف باطن

و از طرف

و از طرف دیگر در عظمی که موسومست بعظم سندانی که بجهة شباهتش بسندان او را او را سندانی گویند و لیکن عظم سندانی از سمت وحشی فرو رفته است در عظم مطرقه و از سمت انسی فرو رفته است در عظم عدسی شکل عظمیست صغیر شبیه بعدس از یک طرف فرو رفته است در عظم رکابی و لیکن عظم رکابی عظمیست صغیر از یک طرف فرو رفته است در عظم عدسی و از طرف دیگر در دهان ثقبه باطن سمع و بواسطه اتصال این عظام صغیره ساخته میشود و حاصل میگردد سلسله عظمیه صغیره معروف بسلسله عظمیه سمعیه و لیکن سلسله عظمیه واقع است در تجویفی معروف بصندوق طبله در سمت وحشی این صندوق دهان ثقبه ایست که پوشیده شده از غشاء طبله و در سمت انسی این صندوق دهان بیضی شکل معروف بدهان باطنی سمع که بموازات دهان بیضی شکل غیر منتظم و معروف به تجویف سمعی و در این تجویف منتهی میشود عصب سامعه که حس سمع بواسطه اوست و در صندوق مذکور به جوف وسطی اذن است از سمت قدام و اسفل او ثقبه دیگریست که بسمت خلف حلق راه دارد و فائده او را در وقتی که سمع را بیان میکنیم مذکور خواهیم داشت و صندوق طبله و تجویف باطنی سمع پوشیده شده اند با غشاء مخاطی که دارای عروق و اعصاب است

انف

منقسم میشود باجزاء ظاهره و اجزاء باطنه اما اجزاء ظاهره میسازند شکل و هیئة انف را و اجزاء باطنه میسازند جوف خیشوم را و انف عضویست اهرامی شکل قاعده او در اسفل و نقطه اعلی و ترکیب یافته است از سمت فوق از عظام و از سمت تحت از غضاریف و در سمت اسفل او دو سوراخ است که در میان ایشان سوراخ عظم حاجز انف بطور عمود واقع شده

خیاشیم

دو حفره هستند واقع در باطن بینی از سمت ظاهر دو سوراخ معروف
به دو طاق بینی و از سمت خلف هم دو سوراخ واقع در حلق معروف بخیاشیم
و میان این دو سوراخ حاجزی است معروف بحاجز الانف جزء خلفی باطن الانف
ساخته شده است از عظم قطعیة الانف و جزء قدامی از غضروف حاجز الانف
و در هر یک از این دو سوراخ ارتفاعات و انخفاضات دیده میشود
ارتفاعات آنها را اصداف و انخفاضات آنها را بطون انف نامند و در هر یک
از این دو سوراخ از سمت وحشی سوراخی است که متصل میگردد بجوف فک اعلی و از سمت
انسی و وحشی سوراخ دموی است و از سمت اعلی از خلف سوراخ جوف جبهه است در سمت اسفل
این دو حفره عظام فک اعلی است و از خلف عظام سقف حنک و این دو سوراخ از دو طرف
پوشیده شده اند با مخاط غشاء ضخیمی و متفرع میشود در این غشاء فروع عصب شامه و هیئة
انف در اشخاص بحسب اصناف مختلف است در بلاد بارده مستطیل و مرتفع
و منتظم الشکل و در بلاد حاره عریض با تفرطح و افطس و جمال صورت
بواسطه خوبی شکل و ترکیب انف است

فم

دهان از جمله اجزاء وجه است و مرکب از اجزاء کثیره است چون شفتان و خدان و فک اعلی
و فک اسفل و دندانها و سقف حنک و لهاة و غلصمه و لسان و غدد لعابیه

شفتین

دو عضوی هستند عضلانی و غشائی واقع در سمت مقدم دهان و با انضمام هر یک بدیگری
مرتسم دهان معروف به بلسم و هر یک از این دو مرکب اند از سمت قدام

از جلد

از جلد و از وسط از طبقه عضلانی و از خلف از طبقه غشاء مخاطی و از اتصال این دو عضو
تشکیل میشود دو زاویه دهان و هر دو قابل انقباض و انبساط و شفه علیا از سمت اعلی
متصل است بانف و از دو طرف بخدین و شفه سفلی از سمت اسفل متصل است بذقن
و از جانبین بخدین و در اشخاص هیئت مختلف اند در بلاد بارده رقیق و احمر اللون
و در بلاد حاره غلیظ و تیره رنگ

خدین

طبقه هستند غشائی و عضلانی واقع در دو طرف وجه و هر یک از این دو مرکب اند از ظاهر
از جلد و از باطن از غشاء مخاطی و در وسط عضلات و هر دو قابل انقباض و انبساط از اعلی متصل
بوجنه و از خلف داع متصل باذن و از قدام بزاویه دهان و از اسفل بلحیه

فکین و اسنان

سخن فکین سابقا مذکور داشتیم اما اسنان در هر یک از دو فک شانزده سن است و اسنان
هر فکی بحسب موضع منقسم میگردد به سه قسم قواطع و انیاب و اضراس اما قواطع
در هر فکی چهار دانه واقع در خلف شفه شکل آنها از سمت اعلی حاد و از سمت اسفل مفرطح
شکل نیشتر اما انیاب در هر فکی دو دانه است واقع در طرفین قواطع از هر طرفی
یک دانه شکل آنها مستطیل اما اضراس عدد آنها ده دانه است واقع اند در طرفین انیاب
از هر طرفی پنج دانه و اضراس منقسم میشوند باضراس صغار معروف به نواجد و عدد
آنها دو است و اضراس کبار معروف برحی و عدد آنها سه است و اسنان دو نوع اند
اسنان لبنی و آنها اسنانی هستند که میرویند در سن طفولیت و ظهور آنها غالب بعد از یکسال است
و گاهی کمتر از یکسال و گاهی از سن یکسال آن تجاوز میشود و اسنان لبنی شروع بروئیدن میکنند
و در سن چهار سالی از ولادت تمام روئیده و گاهی زودتر و سقوط آنها در سن هفت سالگی است
و این سقوط و تبدیل در سالهای دهم تقریبا تمام میشود و گاهی بیشتر از ده سال بطول
می انجامد و دو دندان آخری که معروف اند بدندان عقل در سن بیست سالگی یا بیشتر

وقت تمام نمو که فک ظاهر میگردند ولیکن دندان ظاهر نشوند بلکه بعد از ظهور انها
عدد اسنان تمام میگردند و هر سنی منقسم است به سه قسم تاج و عنق و اصل که در باطن
عظم و کرد الهای فک قرار رفته اند و هر از قواطع و انیاب صاحب یک اصل اند
و اضراس صغار صاحب دو اصل و اضراس کبار صاحب سه اصل و لیکن اصول را شعب
اضراس نامند و هر سنی پوشیده شده است از طبقه سفید سنی که حروف مینا در اصل هر
سنی ثقبه الیست که نفوذ میکند از او فرع حروف و عصب حسی که حس اسنان
بواسطه انهاست و از همین ثقبه نیز نفوذ مینماید عروق دمویه دقیقه تا انکه لثه را

لثه

لثه لحمیست احمر اللون که پوشیده است قاعد اسنان را در طول و عضویست
عروق دار اسفنجی و حافظ اسنان و پوشیده شده است از غشاء مخاطی دهان و از
او ساخته میشود سقف حنک و لهاة و غلصمه

اما سقف حنک

مرکبست از قسم اعلی و عظم حنک که اول از سفلی حفره انف ازاو تشکیل مییابد

لهاة

اما لهاة غشائیست عضلانی از خلف متصل بسقف حنک و از اسفل آزاد و هر طرفی از او
غشائیست موسوف بقوائم لهاة که از اسفل متصل میگردند بقاعد لسان

غلصمه

اما غلصمه جسمیست صغیر عضلانی و غشائی که از خلف باو منتهی میگردد موسوف
بزبان کوچک و منفعت لهاة و غلصمه انست که خیاشیم را وقت بلع غذا
و شراب مسدود نمایند تا انکه غذا و شراب بسمت انف وارد نکردند

لسان

عضویست عضلانی قوی البنیه واقع در جهت اسفل دهان و منقسم میشود
بقاعد و نوک و دو جانب و دو سطح اما قاعد او ضخیم و از اسفل متصل

بحنجره و از طرفین بقوائم لهاة و از خلف بغضاریف حلق موسوف بلعوم و از جوانب و خلف
بعظم فک اسفل و لسان تشکیل مییابد از غشاء مخصوص در وسط موسوف بجداد لسان
یعنی بند زبان و عضلات لسانیه باو مرتبط میباشند و از سطح ظاهر غشاء مخاطی
که در او حلمات پوشیده شده است مخصوص قاعد ان و در او اولقفات که جلیات
و حروف بجلمه های لسان و دو طرف و نوک او آزاد و پوشیده شده با غشاء مخاطی
میدود که در حلمی صمیمیت با حمره و مرکب است از عروق و اعصاب و عضلات و از
غشاء مخاط ان ترشح مینماید رطوبتی مخاطی تا انکه او را در حالت رطب نگاه دارد
و حرکات او سهل شود و لسان عضو تکلم و ذوق است و بعضی مرا از در او در از
بسمت اسفل لسان طبقه غشاء عقرفی موسوف بلسان المزمار و مکبس تقاعد
او مرتبط است و منفعت لسان المزمار انست که در وقت بلع اغذیه
اغذیه و اشربه دهان حنجره را مسدود نمود تا انکه اغذیه و اشربه داخل نکردند

غدد لعابیه

غدد لعابیه سه زوج جند زوج اول در غده نکفیه و در غده زائی اسفل حنک و در غده
تحت لسان و لوزتین هم از جمله غدد لعابیه معدود میشوند اما در غده نکفیه دو
غده هستند بزرگ واقع در قدام اذنین و تشکیل یافته اند از دانه دانهای کوچک و کواط
نسج خلوی بسکد یکر وصل شده اند و از این دو غده بمقدار وافر لعاب ترشح مییابد
و بواسطه مجرای غشائی موسوف بمجرای لعاب وارد دهان میگردند اما دو غده
تحت زاویه فک تحتین دو غده هستند در سمت خلف دهان در زیر زاویه فک
اسفل و ترکیب شده اند از دانهای کوچک و نفوذ میکنند از ان مادّه لعابیه در دهان
بسمت اسفل دو طرف زبان اما دو غده تحت اللسان دو غده هستند واقع تحت
قاعد لسان و لیکن دو غده نیز تشکیل مییابند از دانه دانهای کوچک و نسج

خلو از آنها را ببلعد بلکه متصل می‌مانند از لهاة غدهٔ مادهٔ لعابی در دهان افراز می‌نماید
و وسط لسان می‌ریزد اما لوزتان که غدتین هستند واقع در سمت خلف دهان
در میان قوائم لهاة و افراز می‌شود از آنها مادهٔ مخاطی از برای آنکه دهان مرطوب
نگاه دارد و اعانت بر بلع نماید

عنق

عنق جزئی است واقع در میان راس و صدر و تشکیل یافته است از اجزاء صلبه
و اجزاء لینه و رخوه و چند عضو مخصوص و محدود می‌باشد از سمت خلف و اعلی بمنبت
شعر راس و از اسفل و خلف بما بین فضای بین الکتفین یا شانه و سموم بفقرات و از
طرفین و اعلی اذنان و از جانبین و اسفل بکتفان و از قدام و اعلی فک اسفل و از قدام
و اسفل بعظم قص و ترقوه اما اجزاء صلبه آن عظام فقرات است و اجزاء رخوه
آن مرکب است از عضلات مخصوص از برای تحریک راس بقدام و خلف و طرفین
و عروق دمویه شریانات سباتی و اوردهٔ وداج و اعصاب نخاعی و سایر اعضاء تنفس
مثل حنجره و قصبة الریه و سایر اعضاء هضم مثل بلعوم و جزء علوی مری و علاوه بر اینها
اجزاء غدد لمفاتیک زیادی در عنق قرار دارد

حنجره

عضو صوت است واقع در سمت مقدم مقابل فقرهٔ سیم از فقرات عنق و اسفل و اعلی
لسان و اعلای قصبة الریه و مرکب است از غضاریف و اغشیه و عضلات و رباطات
و از سمت ظاهر پوشیده شده است با جلد و از سمت خلف با جزء علوی مری و صاحب
دو سوراخ است سوراخ علوی معروف بمزمار و سوراخ سفلی داخل که بقصبة الریه وصل
میگردد و در میان او تجویفی است مثلث شکل معروف ببطن حنجره و این تجویف
را از فوق و تحت در رباط غشائی معروف بتارهای صوت محدود می‌نمایند که بطور
سطحی از غضروف درقی ابتدا نموده و بغضروف [illegible] که قصبه یافته و در میان
[illegible]

لین در رباط لین فضای مثلث مذکور را می‌بندد و لین در رباط را تارهای صوت از آنجهة
گویند که در وقت مرور هوا از حنجره لین در رباط بحرکت و لرزش آمده صوت حاصل گردد

غضاریف حنجره

حنجره مرکب است از چهار غضروف یک غضروف درقی از قدام و دو غضروف مخروطیه
که طرفین را گویند از خلف دیگر غضروف شبیه است بحلقه انگشتر که نگین او در خلف
[illegible] او در قدام است و غضروف درقی در زیر جلد از سمت قدام برآمدگی دارد
معروف بسیب آدم که در بالغین بزرگتر از اطفال است و در قاعدهٔ لسان زائده است
غشائی و لیفی شبیه بمنقار [illegible] مرغابی و معروف بلسان المزمار و کتیبه وظیفهٔ او
آن است که وقت عبور غذا از حلق این زائده بر روی سوراخ حنجره واقع شده تا آنکه
از ماکول و مشروب چیزی وارد حنجره نگردد و عضلات و اعصاب و عروق دمویه
در این عضو زیاد است و از باطن پوشیده شده است بغشاء مخاطی و این غشاء از سمت اعلی
متصل است بغشاء مخاطی دهان و از سمت اسفل بغشاء مخاطی قصبة الریه

قصبة الریه

مجری است غشائی و غضروفی واقع در سمت مقدم عنق از سمت اعلی متصل بحنجره و از سمت اسفل متصل
بریه و از سمت خلف متصل بمری و متفرع می‌شود از او فروعی بی نهایت در ریه و مرکب است
از شانزده الی بیست حلقه که از سمت قدام غضروفی و از سمت خلف غشائی لیفی و ذر وی
اهم واقع و متلاصق و بواسطه غشاء لیفی بیکدیگر مربوط گردیده‌اند و سطح داخلی آن پوشیده
شده از غشاء مخاط که در او غدد کثیره می‌باشند و این غشاء منتهی می‌شود در تقاطع و شعب
قصبة الریه در خلف قوس ادرطی قریب بفقرهٔ سیم ظهر منشعب بدو شعبه می‌شود شعبه
الیمن او در ریه الیمن و شعبه الیسر او در ریه الیسر متفرق و شعبه الیمن او اقصر و با
ضخامت و شعبه الیسر او اطول و ادق

غشاء است عضلانی واقع در خلف [illegible] بلعوم دهان و فوق عنق و تحت عظم و تند و ملتصق است

بفقرات اعلای عنق و از اسفل متصل است بمری و در حقیقه جزء علوی مری محسوب میگردد و مرکب است
از عضلات و غشاء مخاط و عمل او بلع است و ازدراد اغذیه و اشربه است

مری

مجرای است غشائی لیفی واقع در جزء علوی و قدام عنق و در خلف حنجره و اسفل بلعوم و در صدر
در خلف جدار ریه بطرف عمود فقار ظهر التصاق دارد و از حجاب حاجز گذشته و متصل
بمعده میشود و از سطح باطن پوشیده شده است بغشاء مخاطی که از بلعوم داخل آن
میگردد و غذا بعد از گذشتن از دهان و بلعوم از این مجری وارد معده میگردد

غدهٔ درقیه

غده ایست واقع در سمت مقدم و علیای عنق در قدام غضروف درقی از سمت اعلی متحد
و از سمت اسفل منقسم و از قدام با جلد و از سمت خلف بحنجره متصل گردیده

اعضاء صدر

صدر جزء علوی بدن است مانند قفس بجهة حفظ اعضاء تنفسی و دوره و داخل میشود
در ترکیب او عضلات و اغشیه از ظاهر و باطن و عروق و اعصاب و محدود میشود
او را از اعلی عنق و از اسفل بطن و از اعلی و طرفین اطراف علیا باو مربوط و از قدام
و قدام او دو پستان واقع شده اند و از باطن محتوی است ریه را و متعلقات او را
و قلب و متعلقات او را و از باطن پوشیده شده است بواسطه غشاء مصلی
معروف بصفاق مستبطن صدر و اما اجزاء عظمیه او از خلف ستون فقار
و از اطراف اضلاع و از قدام قص و اما عضلات محیط باو عضلاتی هستند
بزرگ که از خلف و قدام باو احاطه نموده اند و از سمت فوق مرتبط باضلاع
و از سمت اسفل بعضلات بطن و عضلات دیگری هستند میان اضلاع
معروف بعضلات بین الاضلاع

تجویف صدر

مخروطی شکل قاعده آن در اسفل و نقطه آن در اعلی و منقسم میشود بقاعده و نقطه و دایره

قاعده

قاعده آن تشکیل میشود از طبقهٔ غشائی عضلانی معروف بحجاب حاجز و این حجاب فاصله است
میان تجویف صدر و تجویف بطن و در او چند ثقبه است بجهة نزول مری و شریان
اورطی و صعود اجوف نازل و قاعده ریتین بروی این غشاء قرار گرفته اما نقطه
آن که جزء علوی صدر است ضیق و تشکیل یافته اند از طرف علوی قص و ضلع
اول و فقره اول ظهر و در آنجا عبور میکنند قصبه الریه و مری و اعصاب و اما دایره آن تشکیل
میشود از قدام و طرفین از قص و اضلاع و از خلف از ستون فقرات ظهر

ریتین

واقع اند در تجویف صدر و منقسم شده اند بدو سطح و دو کنار و قاعده و نقطه و میان
این دو ریه پرده ایست غشائی که از قدام متصل است بسمت خلف قص و از
سمت خلف بطرف قدامی فقرات و دارا غشاء منصف ریه نامند
و قلب در میان این دو قطعه از ریه واقع شده است

ریه الیمین واقع است در النصف الیمن
تجویف صدر و سطح وحشی او محاذی است باطن اضلاع یمنی و قاعده او ازاد در
سطح علوی حجاب حاجز و کنار خلفی آن مرتبط است بطرف ستون فقرات و کنار
مقدم آن بروی حجاب حاجز واقع گردیده اما نقطه آن ازاد و واقع از خلف
قاعده قص و اسفل ضلع اول از اضلاع صادقه و ریه ایسر و قلب واقع شده اند
در سمت ایسر تجویف صدر و در تقسیم و وضع شبیه ریه ایمن است اما اجزائیکه
داخل در ریه میگردند عروق دمویه زیاد است که میآیند از تفرع شریان ریه
که در بطن ایمن قلب دارد در ریه میگردند تا اینکه خون وریدی سیاه رنگ را بواسطه
بواسطه هوا اصلاح نماید یعنی اکسیژن هوا را اخذ نموده اسید کاربونیک را

دفع نماید و در این صورت خون سیاه رنگ را در این تفاریع شریان ریه کلی رنگ روشن میگردد
بعد از آن در فروع ورید ریه وارد شده بسمت قلب میرود و وارد بطن ایسر قلب میگردد
و از این بطن بتوسط شریان اورطی داخل شرائین بدن میگردد اما تفاریع قصبهٔ هوائیه
فروع صغیره هستند غضروفی و انتها مملو از هوا و تمام این تفاریع بعضی از آنها ملتصق
اند با بعضی دیگر بتوسط غشاء رقیقی و عروق ریه و تفاریع شعب قصبة الریه را نسج خلوی
معروف به نسج خلوی ریه میگویند و صدری نماید و لون ریه قرمز روشن و قوامش رخو
و در صورتیکه با انگشت با دقت فشار وارد بیاورند شنیده میشود از او صوت مخصوص
و این صوت بواسطهٔ هوائیست که داخل او میباشد و ریه عضویست اخف اجزاء
بدن هرگاه او را در آب بیندازند بروی آب می‌ایستد و داخل میشود در ترکیب او
علاوه بر آنچه ذکر شد هم عروق دمویه دیگری تا آنکه او را تغذیه نماید و اعصابیکه حس
و حرکت بدهد و عروق لمفاتیکیه که زوائد غذاء او را جذب نماید و ریه از ظاهر محاط است
بطبقهٔ غشائی مصلی که از صفاق مستبطن اضلاع بر آید و معروف به غشاء مجلل ریه از
این غشاء افراز میشود رطوبت مصلی تا آنکه او را در حالت رطب نگه دارد و حرکات
او را سهل نماید و صدر منقسم است بچند قسمت قسمت قدامی معروف بقسمت قصی و قسمت
خلفی معروف بقسمت ظهری و قسمت طرفین معروف بقسمت ضلعی

اعضاء ظاهرهٔ صدر ثدیین

ثدیین دو غده هستند واقع در جزء مقدم سطح صدر و در طرفین عظم قص و مرکب اند از دانه
دانه‌های صغیر یکه مجتمع و مرتبط شده اند بواسطهٔ نسج خلوی و مرتبط اند از سمت خلف
باضلاع صادقه ظاهر میشوند در زمان بعد از بلوغ و در رجال بحالت اصلی خود باقی میمانند
و نمو نمایند و منتهی میشوند از قدام بنتوی مخصوص از نسج عضلی معروف بحلمة الثدی
و در او چند سوراخ است و عدد این سوراخها در اشخاص مختلف و شکل و حجم ثدی برحسب
اشخاص مختلف گاهی مستدیر و متباعد از یکدیگر تا انتهاء عمر و این شکل غالبا
بافراده

یافت میشود در بلاد بارده و گاهی مستطیل و با ضخامت و متقارب میگردند در انتهای
فربه و در انتهای لاغر و نحیف قلیل النمو و حلمه ثدی گاهی کوچک و پهن و گاهی مستدیره با طول
و این حلمه غشی و سیاه هستند از برای افراز لبن و مرکب اند علاوه بر دانه‌های مخصوص بافراز لبن از
عروق و اعصاب از برای تغذیه و حس و مجاری این غده بیشتر از مجاری در اعضاء دیگر است

اعضاء باطنهٔ صدر

اعضائیکه واقع اند در تجویف صدر دو ریه و شعب آن و قلب و اصول شرائین خارجه از قلب
و منتهی اوردهٔ غلیظه داخله در قلب و تمام این اعضا پوشیده شده اند از غشاء مستبطن صدر
و باین واسطه حرکات ریه سهل و آسان میگردد و در سطح باطن هر یک از دو ریه ریه یمنی
و یسری از بطن راست قلب شریان بزرگی معروف بشریان وریدی داخل ریه شده
و فروع زیادی بلا نهایه از او در ریه متفرع میگردد با شعب قصبه مجاور تا آنکه خون وریدی
سیاه رنگ را بهوای فروع قصبه اصلاح و تطهیر و گلی رنگ نموده داخل فروع ورید شریانی
نماید و بتوسط چهار ورید که منتهی الیه فروع ورید شریانی هستند باذن چپ داخل کرده
و از اذن وارد بطن چپ میشود و از بطن چپ بتوسط اورطی بتمام بدن وارد نماید و طریقه
دوران خون را من بعد مشروحاً بیان خواهیم نمود

قلب

عضویست عضلی واقع در تجویف صدر مقابل ضلع چهارم و پنجم از اضلاع صادقه
از سمت ایسر زیر پستان چپ و صنوبری شکل و منقسم میشود بقاعده و نقطه و دایره
اما قاعدهٔ او در سمت اعلی و خلف اکثر مایل به یسار و نقطهٔ او در اسفل و قدام و مایل
بسمت یمین و محاط است بغلافی غشائی معروف بشغاف مجاورات قلب از سمت
انسی و وحشی مجاور ریه ایسر و از سمت انسی مجاور حجاب قاسم الصدر و نقطهٔ او
در خلف قص در سمت چپ و او مرکب است از ماده عضلی سندجی و لون او قرمز رنگی
مایل بکبودی و منقسم است بدو بطن بطن ایمن و بطن ایسر و دو اذن اذن ایمن و اذن

ایسر و هر یک از آنها در اذن تجویفی هستند غشائی واقع در قاعدهٔ قلب و امّا دو بطن بطن
ایمن تجویفی است عضلی و هیئاً از برای قبول دم وریدی اما بطن ایسر نیز تجویفی است
عضلی و ضخیم‌تر از بطن ایمن و هیئات از برای قبول دم شریانی اما سوراخهای اذن
و دو بطن در اذن ایمن دو سوراخ است برای نفوذ اجوفین و سوراخ کوچک دیگری است
برای نفوذ ورید اکلیلی قلب و سوراخ دیگری است مابین اذن ایمن و بطن ایمن بجهة
ورود خون اجوفین و سوراخی دیگری است در بطن بجهة خروج خون در شریان ریه و در
اذن ایسر چهار سوراخ است بجهة ورود چهار ورید ریه و سوراخ دیگری است مابین
اذن ایسر و بطن ایسر بجهة ورود خون در بطن و در بطن ایسر سوراخ بزرگی است که مبدأ
شریان اورطی است معروف بشریان اعظم هر یک از سوراخهای اذنی و بطنی و سوراخ
شریان وریدی و سوراخ شریان اورطی دارای پرده‌ها هستند محکم برای آنکه خون
وارد شده و خون خارج نشده عودت ننماید و تفصیل پرده‌ها را شرح و
بیان خواهیم نمود و قلب از باطن پوشیده است با غشائی مخصوص معروف
بغشاء باطنی قلب ولیکن غشاء ابتدائی پوشیده از غشاء داخلی ورید و شریانها
و قلب مرکب است از اعصاب بجهة حس و حرکت و اعصاب عقده و عروق تغذیه از برای قلب

غلاف قلب

قلب محفوظ است بغلاف غشائی مصلی و او کیسه ایست محیط بقلب و ممتد است بر
شرائین از سمت ظاهر و مرکب است از دو طبقه طبقه ظاهری لیفی و طبقه باطنی مصلی تا آنکه
سطح قلب را مرطوب نگاه دارد و حرکات او را تسهیل و آسان نماید و از
هر حرکت انقباض و انبساط دائمی در اثر جفاف او را رهاند

صمامات قلب

سابقاً بطور اجمال بیان نمودیم که قلب عضویست عضلی مجوف و بواسطه دو
قسمت شده است بدو تجویف ایمن و ایسر و هر یک از دو تجویف هم منقسم
شده‌اند نیز بدو قسمت ایمن و ایسر و این دو قسمت فوقانی را اذن قلب
نامند

نامند و میان اذن ایمن و بطن ایمن ثقبه ایست از برای عبور خون در بطن ایمن و در این
ثقبه پرده‌ای است معروف بسه پوشیده بر تا آنکه مسدود نماید خون را وقت انقباض بطن
ممانعت نماید و مراجعت باذن ننماید وقت عبور خون از اذن ایمن ببطن ایمن
این پرده‌ها بجدار قلب متصل شده و خون [illegible] و در صورتیکه قلب منقبض شود تا
آنکه خون را در شریان ریه داخل کند یعنی پرده سه ثقبه بطن و اذن را مسدود نماید تا آنکه
خون از بطن باذن مراجعت ننماید و این پرده محکم است و تارهای لیفی برای وصل است
بجدار قلب و ستونهای لحمانی اما پرده دریچه شکلی واقع است میان بطن ایسر و اذن ایسر
و مرکب است دو پرده مابین بطنین و شریانین در هر یک سه پرده هلالی شکل اند که در
وقت خروج خون از دو بطن یعنی پرده‌های هلالی بسمت جدار شریان باز شده تا آنکه
خون از بطنین خارج شوند و در وقت انبساط بطنین پرده‌ها بطور منطبق گردند
و سوراخ را مسدود نمایند که خون شریان ببطن نتواند عودت نماید و پرده شریان
اورطی از پرده شریان ریه ضخیم‌تر و با متانت‌تر است پس معلوم شد که پرده‌های قلب چهار اند
دو پرده اذنی و بطنی و دو پرده شریانی و پرده‌ها بحسب شکل با یکدیگر تفاوت دارند
اما انقباض و انبساط بطنین با انقباض و انبساط اذنین مخالف یکدیگراند زمان انبساط
اذنین بطنین منقبض میگردند و زمان انقباض اذنین بطنین منبسط میگردند پس
پرده‌های قلب بهمین جهة در بسته شدن و باز شدن مختلف‌اند وقت انقباض
اذنین پرده‌های اذنی و بطنی باز میشوند و وقت انقباض بطنین پرده‌های بطنی و اذنی
باز میگردند چون انقباض و انبساط اذنین و بطنین مختلف‌اند باز و بسته شدن نیز
مختلف گردد چنانچه مذکور داشتیم از این بیانات اجمالاً دوران خون در بدن معلوم
گردید که خون تمام بدن از اجوفین وارد اذن ایمن گردیده و بواسطه انقباض اذن

و باز شدن سرپوش اذنی و بطنی داخل بطن ایمن شود و بواسطه انقباض بطن ایمن و باز شدن
سرپوش ~~اذنی و بطنی داخل بطن~~ شود و شریان ریوی داخل ریه شود و از ریه بتوسط چهار
ورید ریه داخل اذن ایسر شود و از انقباض اذن ایسر و باز شدن سرپوش در سر
اذنی و بطنی داخل بطن ایسر شود و بواسطه انقباض بطن و انفتاح سرپوش هلالی شکل
داخل اورطی شود و از آنجا بتمام شرائین بدن وارد گردند و از آنجا مجدداً خون سیاه شده
بتوسط اجوفین داخل اذن ایمن شود بهمین قسم در دقیقه هر مرتبه خون از مرکز که
قلب است بمحیط میرود و از محیط مراجعت نموده بمرکز وارد میگردد پس آورده شرائین
را همه جا میرسانند و بر میگردد در قلب که شش حوضچه است از طرفی آب وارد شود و از طرف
دیگر خارج و در قلب دو صوت مسموع میشود صوت اول و صوت ثانی صوت اول
که قوی تر است در نقطه که از زیر ضلع پنجم دست شنوده میشود و صوت ثانی که ضعیف تر است
در قاعده که بر ضلع اول قریب بقص است مسموع میگردد اذنین در یک مرتبه و بطنین در یک مرتبه
منقبض و منبسط گردند و لهذا صوت انقباض بطنین و انقباض اذنین حاصل میگردد
صوت اول از حرکت انقباض در بطن است و صوت ثانی از حرکت انقباض در
اذن است و تر تر و تر و سرپوشها نیز مدخلیتی در احداث این دو صوت دارند بجهة
آنکه وقت عروض عارضه در این سرپوشها خللی در استماع این دو صوت بهم میرسد و عدد
حرکات قلب بحسب اسنان مختلف است و آنچه بحسب تجربه دیده شده از ابتدای زمان
ولادة صد و سی تا صد و چهل قرعه در هر دقیقه حرکت میکنند یعنی منقبض میگردد و سال بسال
کم میشود تا سن چهارده ساله که هشتاد تا هشتاد و پنج است و در سن کهولت هفتاد الی
هشتاد است و در سن شیخوخیت شصت الی هفتاد و بحسب امزجه اشخاص قدری تفاوت
میکند مثلاً دمویه سریع تر است نسبت بمزاج بلغمی و عدد قرعات قلبی بعد از طعام
و حرکات بدنیه و نفسانیه زیاد میگردند و طرف صبحها سریع تر از عصرها میشود

عروق دمویه
عروق دمویه منقسم میشوند به سه قسم شرائین و اورده و عروق شعریه
عروق جهنده هستند ضوارب و ناشی میگردند اما شرائین از بطن ایسر قلب و منتشر میشوند در تمام بدن

مکرر و ... با شاخها و بشره و غشاء رقیق ... قرنیه چشم و امتداد آنها بدین طریق است که ممتد میشود
از بطن ایسر قلب شریان بزرگ معروف بشریان اورطی و صعود نماید بسمت اعلی موازی
عمود فقرات و بعد منحنی میشود بشکل قوسی مقابل ضلع دوم از اضلاع صادقه از طرف ایسر
خلف قص و ناشی میشود از این قوس دو شریان و هر یک از این منقسم میشوند بدو فرع یک فرع
آن صعود میکند بسمت اعلی معروف بشریان سباتی اعلی و نزدیک زاویه فک اسفل متفرع
میشود از او دو شریان یکی از آن دو معروف بشریان سباتی ظاهر که فروع میدهد باعضاء
ظاهره چون عنق و وجه و رأس و دیگری معروف بشریان سباتی باطن که نفوذ میکند در باطن
جمجمه و متفرع میشود در مخ و اجزاء او و فرع دیگر از شریان تحت ترقوه مایل میشود
از سمت انسی بوحشی و تشکیل مییابد از او شریان تحت الابط و متفرع میشود از این
شریان تحت الابط شریان عضدی و از او متفرع میشود فروع صغیره در عضلات عضد
و منتهی میشود بمفصل مرفق از سمت قدام و در این جا منقسم میشود بدو قسمت قسمت
وحشی که از زند اعلی متفرع میگردد و قسمت انسی که از زند اسفل متفرع میگردد
و منتهی میشوند در رسغ و در این موضع منظم میکند بعضی تشکیل میدهند دو قوس ظاهر
و باطن کف دست را و فروعی از او متفرع میشوند در کف دست و اصابع و خلف ید
شرائینی که از قوس اورطی رو به بالا بودند بیان شد اما شرائین ~~اعلی~~ شریان اورطی
نازل که نازل میشود بسمت اسفل مجاور عمود فقرات از سمت ایسر آنها از سوراخیکه
در حجاب حاجز است وارد بطن میگردد و در موضع مفصل عجز با فقره آخر قطن منقسم
میشود نیز بدو شریان شریان حرقفی باطن و شریان حرقفی ظاهر اما شریان باطنی
متفرع میشود در اعضاء حوض و عجان و شریان ظاهری نازل بسمت اسفل و تشکیل میکند
شریان فخذی را و فروع او در عضلات فخذ متفرق میگردند پس از وصول شریان
فخذی بمابض ... نیز منقسم میشود بدو فرع فرع قصبه کبری و فرع قصبه صغری و پس از آن
نازل میشود در طرف ساق بسمت اسفل و با یکدیگر در مفصل قدم متصل شده و از اتصال

لیز قوی تر قرمزی تشکیل یافته و از او فروع زیاد در شطه قدم و اصابع متفرق گردند و شریان
اورطی مذکور در حین عبور فروع زیادی با عضاء مجاور خود میدهد هر یک از آن فروع
بهر عضوی که وارد میشود باسم آن عضو موسوم میگردند مثلا فروع صدری فروع بطنی
فروع حرقفی فروع فخذی فروع قدمی و غیره گویند و مذکور داشتیم که شرائین حامل اند
خون کلی احمر رنگ و اصلاح شده و تغذیه تمام اعضا ان نوع بدن از اوست و حیات
و اعمال اعضا منوط باو هرگاه از عضوی خون شریانی را منقطع نمایند حیات او فانی شود
و در آن عضو موت عارض گردد و شرائین مرکب اند از سه طبقه اول طبقه ظاهری لیفی
و محکم دوم طبقه وسطی که مرکب است از الیاف نرم زرد رنگ که نرمی شرائین بواسطه
اوست و الیاف عضلی که انقباض شرائین بواسطه اوست سیم طبقه باطنی املس
و ممتد میشود تا قلب و در آنجا امتداد حاصل کرده غشاء مستبطن قلب نامیده و در
حقیقت طبقه باطنی شرائین از امتداد این غشاء باطنی قلب است هرگاه شریانی را
قطع نمایند بحالت اصلی خود باقی مانده دیواری که بیکدیگر منطبق نمیگردند و شرائین عموما
بخصوص شرائین بزرگ و فروع بزرگ آنها همه دارای شریان و ورید و شعریه و اعصاب
میباشند لیکن چیزهای دیگر گنجایش زیاده از این بیان را ندارد و تفصیل در کتب مفصله

اورده

اورده عروقی هستند که حمل میکنند خون را از شبکه شعریه که در اجزاء بدن
منتشر اند و وارد قلب مینمایند و ابتدای آن مانند فروع صغیره دقیقه ولی فروع دقیقه
با یکدیگر منضم شده فروع بزرگ که از دایره جسم متوجه مرکز اند اورده همه جاری در سطح ظاهر
جسم و شرائین در باطن سیر نمایند و از اجتماع آنها بعضی با بعضی دو ورید بزرگ تشکیل مییابد
موسوم با جوفین اجوف علیا که از انضمام فروع سر و گردن و اطراف عالیه حاصل گردیده
و اجوف سفلی که از اجتماع فروع صدر و بطن و اطراف سافله و بطن متشکل گردد و فروع
اجوفین از هر محلی که عبور نمایند مسمی باسم آن محل گردند مثلا اورده یدویه عضدیه

و اجوف

و ابطیه

و ابطیه و جمجمیه دماغ و وجه و عنق و غیره در همه جا فروع اورده مجاور و موازی با فروع شرائین اند
و از اجتماع اورده سر و اطراف عالیه دو ورید بزرگ موسوم بوریدین تحت ترقوه دو و داجین تشکیل
مییابند و این دو ورید در صدر نازل شده با یکدیگر متحد گشته یک ورید بزرگ موسوم بورید
اجوف علیا تشکیل میدهند و متصل بقلب میگردد و اورده اسافل اعضا ابتدا میکنند
از قدم با فروع دقیقه و با یکدیگر مجتمع شده از ساق و فخذ صعود کرده اورده بزرگ فخذی را
تشکیل میدهند و این ورید فخذی از دو رگ نفوذ نموده دو فرع بزرگ تشکیل یافته موسوم بدو ورید
حرقفه و این دو ورید با یکدیگر مجتمع شده یک فرع بزرگ تشکیل داده موسوم بورید اجوف
سفلی و این ورید اجوف در طول عمود فقرات محاذی آورطی نازل صعود نموده و از
حجاب حاجز نفوذ کرده بسمت اعلی اذن ایمن قلب متصل میگردد و این اورده بزرگ
در عبور خود شان فروع اورده سطحیه و غائره که از تمام بدن میآیند متصل میگردد و در
وریدها بزرگ پرده شبیه هاست هلالی شکل بخصوص ورید های اطراف سافله تا آنکه
معاودت دم را ممانعت نماید و از طرفی که بالا میروند مراجعت نمایند تا آنکه
~~سسه ا~~ و عمل اورده آن است که زاید غذاء اعضا را گرفته بسمت قلب ببرند و ماده
غذای تحلیل شده را نیز از اعضا هضم گرفته داخل خون نمایند تا آنکه در ریه اصلاح شده
صالح حلقت تغذیه بدن بهم رسانند و عدد اورده بیشتر از شرائین است و ترکیب اورده
مثل ترکیب شرائین است و مرکب از سه طبقه ولی طبقات اورده نازکتر اند
از طبقات شرائین اند هرگاه وریدی را قطع نمایند جدار آنها بر روی یکدیگر ملتصق
میگردند بخلاف شرائین که مانع گردند بمعاودت دم را و اورده دارای پرده های کثیر
هستند بخلاف شرائین و اورده ساکن اند بخلاف شرائین

عروق شعریه

عروق شعریه نهایات شرائین و مبادی اورده اند از عروق شعریه شریانی خون وارد
میشود بعروق شعریه وریدی و از عروق شعریه وریدی وارد ورید های بزرگ گردیده

تا منتهی شود با جوفین و بواسطه اجوفین خون داخل قلب شده دوران نماید

صفاق مستبطن صدر

غشائیست متصل نازک و شفاف از باطن تمام تجویف صدر و سطح ظاهر ریه و غلاف قلب را میپوشاند و جدا میشود از او در قدام عمود فقرات و خلف قص غشائی معروف بغشاء قاسم الصدر که فاصل میباشد در میان دو قطعه از ریه و ریتین را از یکدیگر جدا مینماید و ازاین غشاء متصل افرازی میشود ماده متصل تا آنکه باطن صدر و ظاهر ریه را مرطوب نگاه دارد تا آنکه حرکات صدر و ریه سهل گردد

حجاب حاجز

غشائیست عضلانی و لیفی واقع میان صدر و بطن که زمینه صدر و سقف بطن از او تشکیل یافته از قدام متصل و مرتبط است بغضروف خنجری و از خلف بستون فقرات قطنی و از جانبین بغضاریف و اجزاء عظیمه ضلع ششم و هفتم و قطر طولی او از جانبین و در حجاب حاجز سه ثقبه بزرگیست اول ثقبه اورطی که واقع است در سمت خلفی این حجاب و ثقبه بزرگیست که شریان اورطی و وریدی فرد بزرگ و نهرالصدر و گاهی عصب سمپاتیک ایسر از او عبور مینمایند دوم ثقبه ایست که مرور میکند از او مری و عصب ریه و معده سیم ثقبه اجوف سفلی که عبور میکند از او همان اجوف سفلی و برای این حجاب از فوق غشاء مستبطن الاضلاع و از تحت قدری از غشاء بریطون کشیده شده تا آنکه او را همیشه مرطوب نگاه دارد و حجاب حاجز از سمت فوق محدب و از سمت تحت مقعر و از قدام و خلف و در سمت ایمن برای محدب گنبد واقع شده و از فوق قاعده ریه ایمن بروی او قرار دارد و در سمت ایسر در تحت او طرف عظیم معده و طحال و کلیه بزرگست و در فوق آن قاعده ریه ایسر بروی او قرار گرفته و در وسط و مرکز او از سمت فوق نقطه قلب قرار دارد

ارتفاع

آن

ارتفاع و انخفاض حجاب حاجز تابع تنفس است وقت زفیر یعنی وقت نفس بیرون آمدن بالا میاید و وقت شهیق که نفس فرو بردن است پائین میرود و نیز تابع است تمدد معده و امعاء و حجم کبدی باشد و در صورتیکه نفس فرو برود تجویف صدری از فوق و تحت وسعت بهم میرساند و ریه و قلب بسمت اسفل مایل میگردند و در صورتیکه نفس خارج میشود حجاب حاجز بسمت اعلی میرود و قلب و ریه منضغط گشته بسمت اعلی مایل میگردند و قطر عمودی تجویف صدر کوتاه میشود و حجاب حاجز در هر یک از اعمال دافعه اعانت مینماید دفعی از عطسه و سرفه و خنده و گریه و دفع و دفع بول و براز و دفع جنین از رحم منقبض میگردد تا آنکه اعانت بر دفع نماید

اعضاء بطن

بطن در قسمت از جذع است یعنی هرگاه جذع را تقسیم نمائیم از عنق تا عانه بدو قسمت صدر و قسمت بطن حاصل خواهد بود از اطراف اربع محدود است بصدر و از طرف اسفل بحوض و از جانبین بمراقین و خاصرتین و منقسم میشود ببطن ظاهر و باطن اما قسم ظاهر آن نیز منقسم میشود بقسمت اولیه بسه قسم قسم علوی معروف بشراسیفی و قسم متوسط معروف بقسم سروی و قسم سفلی معروف بخثلی اما قسم شراسیفی که قسمت علوی است نیز منقسم میشود به سه قسم متوسط معروف بقسم معدی و دو قسمت جانبی معروف بمراق ایمن و مراق ایسر و قسم متوسط که قسم سرویست نیز منقسم میشود بسه قسم متوسط معروف بسرّی و دو قسم طرفی معروف بخاصرتین خاصره یمنی و خاصره یسری و قسمت خثلی معروف ببطن سفلی نیز منقسم میشود بسه قسم قسمت متوسط معروف بخثله و قسمت طرفی معروف بحرقفتین حرقفه یمنی و حرقفه یسری و جدران بطن تشکیل یافته از اجزاء رخوه که مرکب اند از غشاء و ترئیه و عضلات و جلد و طبقه شحمیه که در اشخاص بحسب رقت و غلظت مختلف است و در بطن سه سوراخ است که در حال صحت مسدود اند یکی سوراخ ناف دو سوراخ معروف بسوراخ اربیتین

که در حال طفولیت خصیتان از این سوراخ مرور کرده وارد صفن میگردند و بعد مسدود میگردند و از همین سوراخ است که فتق حاصل میگردد

تجویف بطن

این تجویف بزرگترین تجاویف بدن است از سمت اعلی محدود است بحجاب حاجز که فاصل است بینا تجویف بطن و تجویف صدر و از سمت تحت محدود است بقعر حوض و مقعد و از قدام و جوانب محدود است بجدار بطن و این تجویف پوشیده شده است با غشاء مصلی رقیق و شفاف و افراز میشود از این غشاء ماده مصلی تا آنکه جمیع اعضائیکه در این تجویف واقع است مرطوب نگاه دارد و حرکات آنها را سهل گرداند و در این جوف چند آلات اند آلات هضم آلات صفراء آلات بول آلات تناسل و آلات عبارت اند از چند عضوی که در عملی با هم شریک میباشند

آلات هضم

این آلات مرکب اند از دهان و بلعوم و مری که سابقاً مذکور داشتیم و معده و امعاء و ملحقات آنها

معده

معده کیسه ایست غشائی واقع در تجویف بطن خلف قسم شراسیفی تحت حجاب حاجز و فوق امعاء از سمت یمنی مجاور کبد و از سمت یسری مجاور طحال و در فوق او سوراخی است که متصل میگردد به مری معروف بفواد و در تحت او سوراخ دیگری است معروف ببواب و مرکب است از سه طبقه طبقه ظاهر مصلی و طبقه متوسط عضلی و طبقه باطن مخاطی طبقه اولی از صفاق مستبطن بطن است و افراز میشود از او ماده مصلی تا آنکه در حالت امتلاء و حالت انقباض و انبساط و در موقع هضم غذا و حرکات آن سهل و آسان گردد و طبقه وسطی مرکب است از الیاف عضلیه و حرکات انقباض و انبساط معده در حال هضم غذا منوط باوست و طبقه باطنه که غشاء مخاطی است در او غدد زیادی است و افراز میشود از این غدد ماده مخصوصی معروف بعصاره معدیه و بهضم و استحاله غذا بواسطه این عصاره است و این عصاره مرکب است از چند ماده که در مقام خود ذکر خواهد شد

و داخل در ترکیب معده شریان بزرگی است از اورطی است معروف بشریان معده و خارج میشود از او و ارده ایکه منتهی میگردند بیک ورید و این یک ورید متصل میشود بورید باب الکبد و ورید باب الکبد متصل میگردد با جوف صاعد و در معده قسم از عصب وارد میگردند عصب مخی که حس و حرکت معده منوط باوست و عصب عظیم سمپاتیکی که جوع و شبع و قی و غیره منوط باوست

امعاء

مجرائی هستند عضلانی غشائی ابتدا میکنند از معده و منتهی میشوند بشرج و اهم ترین اعضاء هضم اند زیرا که امتصاص و جذب ماده غذائی بعد از هضم در معده از امعاء جاری میگردد و منقسم میشوند باسم امعاء دقاق و امعاء غلاظ

امعاء دقاق

منقسم میشوند به سه قسم اثناعشری و صایم و دقاق معروف بلفائف و صائم با دقاق فرق ندارند چون عقیده قدما این بود که این جزء فوقانی دقاق بواسطه صفراء همیشه خالی است از اجزاء غذائی و از این جهت اورا اسم مخصوص گذاشتند اما اثناعشری عضوی است که غذا بعد از انهضام در معده بواسطه ثقبه معروف به بواب داخل او گردد و طول او باندازه اصبع مضمومه است از طرف اعلی متصل بمعده و از طرف اسفل بصائم و مجاری صفراء و بانقراس وارد در قسمت وسطی این معاء گردیده اند و واقع است در اراق الیمن میان کبد و معده و فوق سائر دقاق و تحت حجاب حاجز و از طرف ایسر مجاور غده بانقراس و مرکب است از سه طبقه طبقه ظاهر مصلی و وسطی عضلیه لیفی و باطنی غشاء مخاطی و در این غشاء خملی است افراز میشود از او ماده مخصوص و این ماده با مایعات صفرا و رطوبت بانقراس موجب سهولت هضم گردند و بجهة تهو هیئة او که هلالی است انقلاب به قطعه گردانند قطعه فوقانی و اخیری سطحی سطحی و یک قطعه وسطی عمودی واقع در قدام

کلیهٔ ایمن و سطح تحتانی او که وصل بطحال میشود در قدام دیگر فقره قطنی قرار دارد و مجرای صفراء و بانقراس در تقعر سمت انسی جزء نازل او داخل میکردند و شرائین او از اورطی نازل و اورده او متصل بورید باب الکبد میکردد اما صائم و دقاق مجراها هستند
غشاء عضلانی طولانی واقع در قسم تحتانی بیضه پیچ و پیچ از سمت خلف مرتبطات
بر باطن معروف بماساریقا و این رباط قطعه از غشاء عصبانی که او را مرتبط باطراف ستون فقرات بموده و شیره غذا بعد از هضم معدی و اثناء عشری در این مجری که لفائفی باشد منجذب ببدن شود و از اعلی متصل است باثناء عشری و از اسفل بمعاء غلاظ و از فوق مجاور معده و از یمین مجاور کبد و کلیهٔ یمنی و از یسار مجاور طحال و کلیه یسری و از اسفل مجاور مثانه و از قدام مجاور جدار بطن و در زنان مجاور رحم و مرکب است از سه طبقه طبقه ظاهر مصلی و وسط عضلانی و باطن غشاء مخاطی و در قدام این معاء و جدار بطن دو طبقه از غشاء مصلی است که محتوی هستند ماده شحمی را معروف به ثرب عظیم بطن

امعاء غلاظ

منقسم میشوند بچهار قسم اعور و قولون و اعوجاج سینی و مستقیم اما اعور واقع است در قسم حرقفی ایمن و او منتهی منتهاء امعاء دقاق و سید امعاء غلاظ است از سمت اعلی متصل است بلفائفی و از اسفل بطرف قولون صاعد و در محل اتصال او بمعاء لفائفی سرپوشی است معروف بسرپوش معاء غلاظ و در ترکیب شبیه بلفائفی است و این سرپوش زائده دو چینی است از غشاء مخاطی و در انتهاء اعور مجرائی تنگ و طویلی است دودی شکل معروف بزائده دودی اعور اما قولون مجرائی است غشائی عضلانی غلیظ ممتد میشود از اعور و منتهی میشود باعوجاج سینی و منقسم میشود به قطعه اول قولونی صاعد که صعود میکند از سمت یمین تا محاذی معده و بعد مایل میشود از یمین به یسار قطعه دوم قسمتی از این معاء است که واقع است بطور عرضی و در قدام و اسفل معده و معروف بقولون مستعرض قطعه سیم

قولون

قولون نازل که نازل میشود از طرف یسری و منتهی میشود در حرقفه یسری میشود باعوجاج سینی اما اعوجاج سینی جزئی است از قولون نازل و واقع در جزء علوی حرقفه یسری و متصل است باخر قولون نازل و اول معاء مستقیم اما مستقیم که آخر مجرای امعاء است مجرائی است عضلانی غشائی مثل سایر امعاء واقع در سمت ایسر تجویف حرقفه بطور استقامت و منتهی میشود از سمت اسفل بسوراخ معروف بسوراخ شرج و این سوراخ تشکیل یافته است از دائره که در این دائره عروق دمویه زیاد است معروف بعروق باسوری و عضلات معروف بعضلات عاصره و در این موضع انتهاء جلد و ابتداء غشاء مخاطی است هرگاه امعاء را باز نمایند باندازه پنج یا شش طول آدم است و طول معاء غلاظ که از ابتداء اعور است تا مستقیم بقدر یک خمس معاء دقاق است فرق میان بین معاء دقاق و غلاظ بچند چیز است اولاً غلظت معاء غلاظ دوم ثانیاً شکل معقدی معاء غلاظ ثالثاً طرز سیر معاء غلاظ که بطور قوسی محیط که احاطه دارد بامعاء دقاق به نهجی که سابق مذکور داشتیم و مجدداً بجهة ازدیاد بصیرت نیز طرز سیر او را بیان مینمائیم معاء غلاظ ابتدائی نماید از حفره حرقفه یمنی و صعود میکند در قسمت قطنی ایمن و مراق ایمن تا دو جهة معاء کبد پس بطور عرضی مرور میکند تا مراق ایسر و بعد نازل میشود تا حفره حرقفه یسری و در این موضع اعوجاجی بهم میرساند بشکل سین فرانسه بعد از آن داخل حوض شده و از قدام عجز و عصعص نزول کند و باثبت متصل گردد

عروق غذائیه و لمفاتیک

هضم عبارت است از تغییر غذا بحالتی که صلاحیت پیدا کند از برای تغذیه بدن و این تغییر حاصل شود در معده و امعاء و امتصاص و جذب عبارت است از کیفیه نقل ماده غذائی از معده و امعاء بعروق امتزاجیه و این امتصاص بدو قسم است و بدو طریق امتصاص حاصل میشود اول امتصاص بواسطه عروق شعریه الکیه

متفرق شده اند از غشاء مخاطی معده و دوم التصاق بواسطه عروق ماصّه و غذائیه که واقع شده اند
در امعاء دقاق معروف بعروق لبنیّه لمفاتیک و یا ماساریقا اما التصاق
عروق شعریه بدین طریق است که مایعات و اجسام محلوله را از معده جذب کرده
داخل ورید باب الکبد نماید و عمل عروق شعریه در مایعات و اجزاء محلوله است
مثل قند و املاح و غیره و این عمل بسرعت انجام میگردد و در صورتیکه معده و امعاء
خالی از طعام حلیه باشند پس مواد محلوله و مایعات قبل از آنکه داخل جریان عمومی
گردند داخل کبد میشوند تا آنکه بعضی از مواد در کبد تغییر یافته شکر و صفراء تولید
شود اما التصاق عروق لبنیّه که شعری شبیه در باطن خمل امعاء دقاق ابتدائیه با شبکه
مخاطی اند بعروق شعریه و ابتدا میکنند بهیئة انتفاخ مثلث شکل و واقع اند
در قدام فقره دوم قطنی و با یکدیگر جمع شده مجرای بزرگی تشکیل یافته معروف به
نهر الصدر و این مجری صعود میکند و از ثقبه اورطی که در حجاب حاجز است عبور
نموده داخل تجویف صدری میگردد پس از دخول در تجویف از قدام ستون
فقرات میان اورطی و ورید فرد عبور کرده در مقابل فقره چهارم ظهر
بطرف یسار شده در خلف قوس اورطی و سمت یسار آن تحت ترقوه
الیسر از سوراخ علیای تجویف صدری خارج شده قوس مانندی ترتیب داده
منتهی به ورید وداجی بورید تحت ترقوه ایسر متصل بورید تحت ترقوه میگردد
و مواد غذائیه کیلوسی شده را داخل خون جریان عمومی نماید و مجرای نهر الصدر
مملو از بسیاری از [illegible] در وسط [illegible] منقسم بدو قسم شده بعد قدری که بالا
رفته در سمت اعلی باز متحد میشوند و گاهی هم در سمت اعلی منقسم بدو فرع
شود یک فرع آن متصل بورید تحت ایسر و فرع دیگر متصل بورید تحت ترقوه
ایمن گردد و در این مجری سرپوشهای زیادی است بخصوص در جزء اعلای آن
و در منتهای این مجری دو سرپوش است که بسمت ورید باز میشوند تا آنکه مانع

گردند دخول خون را در این مجری و در سیر خود داخل چند غدّه شود که معروف اند بغدد لمفاویه
و در این غدّه ها متفرق و بعد مجتمع شده از طرف دیگر غدّه خارج میگردد و عروق لمفاتیک مرکب اند
از سه طبقه ظاهره و متوسط و باطن و عروق و غدد لمفاتیک تمام بدن زوائد غذاء اعضاء را که رطوبت
سفیدی است جذب کرده و منتهی میشوند و شعب بورید تحت ترقوه ایمن متصل گردد تا آنکه زوائد
غذائی را داخل خون وریدی نماید و در ریه دوباره اصلاح شده قابل تغذیه بدن گردد و لمفاتیک بدن
سفید شیری رنگ اند بجهة آنکه جذب مواد دهنی مخصوص نموده است و بواسطه آنکه کیلوس دارای
مواد دهنی است سفید شیری رنگ میگردد و در لغة یونانی بمعنی سفیدی است

الات صفراء

مرکّب اند از کبد و مراره و مجاری صفراء اما کبد عضوی است غددی واقع در مراق
الیمن تحت حجاب و طرف راست معده و اثناء عشری و فوق کلیه و محفظه او دو لون
مستعرض و منقسم است بدو قسم سطح وحشی او محدّب و املس مجاور سطح باطن اضلاع
یمنی و سطح انسی مقعر مجاور معده و امعاء و طرف مقعر او از اوده مجاور جدران بطن
و قاعده آن ضخیم و مرتبط بستون فقرات بواسطه رباطی بزرگ معروف برباط کبدی
و در سطح ظاهر او نیز رباطی است غشائی متصل بحجاب حاجز معروف برباط علاقه کبدی
و جرم کبد غدّه ایست مرکّب از دانه دانه های کوچکی که با یکدیگر بواسطه نسج نازکی متصل گردیده
اند و از این دانه دانه هاست که صفراء افراز میگردد و در داخل او ورید نزولی است معروف
بورید باب الکبد و از ورید تمام اوده احشاء تشکیل یافته و نیز شریان بزرگی
از اورطی نازل معروف بشریان کبدی داخل او گردد و خارج میشود از کبد وریدی معروف
بورید کبدی که ابتدا میکند از فروع وریدی کوچک که در کبد متفرق اند و این فروع
با یکدیگر مجتمع شده و از اجتماع شان ورید کبدی تشکیل یابد و این ورید قبل از عبور
اجوف از حجاب حاجز با اجوف متصل شده خون کبدی را داخل اجوف نماید

کبد صاحب قوام و لون مخصوص است و بزرگترین اعضای احشا است بلکه تقریباً بوزن
یک من تبریزی باشد

مراره

اما مراره کیسه ایست غشائی مخروطی شکل و واقع است در حفره وجه سفلانی قطعه
ایمن کبد و مخصوص است بحفظ صفرا مانند خزانه ایست از برای اجتماع او اما مجرای
صفراء مجرائیست غشائی و بقطر قلم کتابت که ممتد میشود از مراره و متصل میشود
بجزء قطعه وسطی اثنا عشری در همان نقطه ایکه مجرای بانقراس هم وارد اثنا عشری
میگردد و این مجرا را مجرای مشترک مراره گویند زیرا که از التحام مجرای کبدی و مجرای مراری
حاصل شده و مجرائیست ناقل صفراء باثنا عشری با آنکه غذائی که در اثنا عشری است فاسد
و متعفن نگردد و امعاء را از برای اخراج براز تنبیه سازد اما مجاری صفراء مجاری صغیره
هستند حامل صفرا آنکه از غدد کبدی ترشح میشود و این مجاری صغیره کم کم منتهی بدو مجری
شده و از التحام این دو مجری مجرای کبدی که وصل بمراره است تشکیل یابد و مجرائیکه از مراره
باثنا عشر وارد میگردد موسوم بمجرای مشترک مراره و کبد غیر از افراز صفراء
عملی دیگر دارد و او تولید قند و شکر است از خونیکه بطرق باب آن کبد از احشاء
بطنی وارد او میگردد و فائده شکر آن است که در اوقات احتراق یافته تا آنکه حرارت
حیوانی تولید نماید و فائده صفراء دو چیز است یکی تطهیر خون کبدی است که بعضی از مواد
که قابل دوران عمومی نیستند غدد کبدی اخذ میکنند و تولید صفراء نمایند و دیگر تجزیه
مواد دهنی در امعاء اثنا عشری تا آنکه انتصاص انها بواسطه عروق لبنیه در امعاء
دقاق سهل گردد و مراره مجرائیست و مجاری صفراء مرکب اند از سه طبقه ظاهر
لیفی و وسطی عضلانی و باطن غشاء مخاطی

بانقراس

عضو است غددی واقع در خلف معده میان طحال و معاء اثنا عشری و مرکب است
از دانه دانه های صغیره که بواسطه منسوج خلوی بایکدیگر متصل گردیده اند
و از او خارج

و از او خارج میشود لیکن شبیه است بغدد مولد اللعاب بواسطه مجرائیکه موسوم است
بمجرای بانقراس و این مجری متصل میگردد و این ماده لعابیه و صفراء اعانت
بر هضم غذا و هضم دسومات مینمایند هرگاه مرض و حالت عارض غده بانقراس گردد
دسومات منهضم نشده بهمان حالت دفع میگردند و سطح ظاهر او پوشیده
شده است بطبقه مصلی از غشاء مستبطن بطن

طحال

از جمله غددیست که مجری ندارد و بسه و دو باشد شبیه بغده زرقی و غده اعلای کلیه
و غده تیموسی موسوم بغده تبدیلی و جسمی است مستطیل املس سطحش شکننده
کثیر العروق بالوان قرمز مایل به تیرگی و کبودی و واقع است در مراق ایسر و متصل بمعده
و مرتبط است باو بواسطه قطعه از صفاق بطنی موسوم به شرب معدی طحالی سمت
وحشی او محدب و املس و مجاور حجاب حاجز و سمت انسی آن کمی مقعر
و بواسطه فرجه عمودی منقسم بدو قسم قسمی مقدم و بزرگ و قسمی مؤخر و کوچک
و از این فرجه عبور میکنند عروق و اعصاب از قدام مجاور است باطرف عظیم
معده و از سمت اسفل با غده بانقراس و از خلف مجاور با ساق ایسر حجاب
حاجز و محفظه اعلای کلیه و دارای دو رباط صفاقی است یکی رباط موسوم
به شرب معدی طحالی که او را مرتبط بمعده نماید و دیگری رباط طحالی که او را
مرتبط بطرف سفلانی حجاب حاجز مینماید حجم طحال بحسب اشخاص و سنان
مختلف است در بالغین کمال عظم را دارد و در مشایخ کوچک میگردد و وزن او
در شبان نسبت بدن یک است بسیصد و پنجاه ولی در مشایخ حجم او کوچک
شده و ان وقت نسبت او بتمام جسم نسبت یک است بهفتصد

دور حمیات متقطعه خیلی حجیم میگردد و وزن او گاهی به بیست رطل میرسد و هر
رطل دوازده اوقیه است و مراد از رطل در اینجا رطل طبی است و هر اوقیه
هشت درهم است و هر درهمی یک ربع از مثقال کمتر است که شش نخود کمتر
از مثقال است طحال یک غشاء دارد اول متصل به جنبه است بعد دومی که رقیق
است و این غشاء لیف احاطه دارد بجمیع ظاهر جسم طحال و لیف ها نرم است
و قابل استداد و عظم طحال و عود او بحجم اصلی خود متوقف و منوط به نرمی این غشاء است
جرم طحال مرکب است از مواد ملونه که گلو بولهای دموی قرمز رنگ است و مواد غیر ملونه
براق و اجسام مالپیگی معروف باجسام طحالی و این اجسام کروی یا بیضی شکل
اند و چسبیده اند بغلاف شرائین صغیره و فروع آنها شریان طحالی النسبه بحجم طحال
خیلی بزرگ آمده و ورید خفه با التفاف نیست و منقسم میشود بچهار یا شش فرع
و از فرجه طحالی داخل جرم طحال شود و در وقت عبور غلافی از طبقه لیفی طحال
همراه می برند و در طحال فروع زیادی میدهد و اجسام مالپیگی سابق الذکر که
اجسام سیاه رنگی هستند بغلاف فروع این شریان متصل میگردانند و اورده
طحال نیز نسبت بحجم او خیلی بزرگ و عدد آنها از عدد شرائین بیشتر و فروع
آنها منتهی میشوند بچهار یا شش فرع و از فرجه طحالی خارج شده با یکدیگر
متحد گشته یک فرع بزرگی تشکیل میدهند معروف بورید طحالی و این ورید طحالی
اعظم فروع ورید باب است و عروق لمفاتیک طحال از غدد لمفاتیک که در
فرجه مذکوره قرار دارند عبور کرده منتهی بقناة الصدر میگردند و اعصاب او از
فروع ... نیلکون ... از عصب رئه و معده است ::

الات بول

الات بول مرکب اند از کلیتین و حالبین و مثانه و مجرای بول و ... بول

و هم ...

کلیه اما کلیتین دو عضوی هستند لوبیائی شکل واقع در دو طرف ستون فقرات
در دو طرف طرفین فقره اول قطن در قسمت خاصره پشت بریطون و قدام عضله
مربع قطنی و نسج سلولی زیادی بر آنها احاطه کرده کلیه سمت راست قدری از کلیه سمت چپ
بواسطه مجاورت از کبد پائین تر است و کلیه چپ رقیق تر و طویل تر است و در بچگان
هر یک بواسطه عرق قصیره ... از داخل و خارج میگردد ثابت و برقرار میباشد و وزن کلیتین از اوان
بلوغ از نود الی صد و سی و پنج مثقال است طول کلیه دوازده سانتیمتر است عرض هفت
و قطرش سه سانتیمتر است و در زنان و مردان فرقی نمیباشد و غشاء لیفی رقیق
و نرمی باو احاطه نموده که باسانی از روی کلیه برداشته میشود و این غشاء بسمت ناف
کلیه رفته و او را پوشانده با عروق دمویه و فروع مجاری ناقله بول بداخل کلیه رفته و آنها را
مشتعل میکردند جرم کلیه احمر اللون و شکننده و هر گاه بطور عمودی از سمت محدب
بسمت مقعر بریده شود ملاحظه میشود که او مرکب است از دو جرم مختلف اللون ظاهر
قشری و باطن لبی اما جرم قشری آن تقریباً سه ربع کلیه است و در ظاهر شکل طبقه
ای است که اهرامها را پوشانده و زوائد زیادی از او داخل اهرامها میگردند میگردانند
و لون مایل بحمرة و دانه دانه و متضمن اجسام صغیر قرمز معروف باجسام مالپیگی
و این جرم قشری مرکب است از مجاری ناقله بول بهم پیچیده و عروق دمویه
و لمفاتیک و اعصاب اما جزء لبی مخطط و مرکب است از پارچه های مخروطی شکل
پر پیه رنگ مایل بحمرة معروف باهرامهای مالپیگی و عدد این اهرامها هشت الی هیجده
اهرام قواعد آنها بسمت محیط کلیه و رؤس آنها منتهی میشوند بحلمه های صغیره و گاهی با یکدیگر متحد
شده و یک حلمه میگردانند پس ترکیب کلیه از این اهرامهائی هستند محاط بجرم قشری و این
اهرامها در جنین قطعات مستقله هستند که از انضمام آنها کلیه تشکیل میگردد و بنا بجرم

لبی تیره‌تر است از جرم قشری و منظر او مخطط اما اجسام مالپیگی که در جرم
قشری اند اجسامی هستند کوچک و هستند بر قرمز مایل به تیره گی و هر جسمی از این اجسام
عبارت است از عقده طرف یکی از مجاری ناقل بول لفظ مخطط غشائی و شبکهٔ
عروقی اما مجاری کلیه در انتهای حالب که الیت غشائی لیفی رقیق شده که از
عقده حالب در محاذات ناف کلیه حاصل شده است مسدود بجوف کلیه و منقسم
بر شعبه زائدی مسدود بقیف های کلیه یکی از آنها در طرف اعلی و دیگری در طرف
اسفل و یکی هم در وسط پس هر یک از این قیف ها منقسم میشود بمجاری که عدد آنها
از هفت تا سیزده است مسدود بکاسه های کلیه و هر یک از این کاسه ها
در بر گرفته حلمه از حلمه ها را اگر چهار او گاهی دو حلمه را در بر میگیرد و هر یک از این مجاری
مرکب اند از سه طبقه طبقه لیفی خارج و طبقه عضلانی وسطی و طبقه داخلی مخاطی

حالبین

دو مجرای هستند غشائی و اسطوانه شکل طول او بیست و هفت سانتی متر الی
و قطر او نیم قطر قلم کتابت و در مؤخر بطن عقب پریطون قرار دارد ابتدا
میکند از جزء اسفل حوض کلیه و می آید بسمت اسفل و مقدم و انسی حوض تا قاعده
مثانه و مثانه را سوراخ کرده و میان طبقه عضلانی و مخاطی مثانه قدری از مسافت را
سیر مورب طی میکند بعد از آن طبقه مخاطی مثانه را سوراخ کرده بباطن مثانه
میرود و مرکب است از طبقه ظاهر لیفی که ممتد است از غلاف حوض کلیه و طبقه عضلانی
متوسط و طبقه مخاطی که متصل است بغشاء مخاطی مثانه اما طبقه وسطی که
طبقه عضلانی است مرکب است از دو قسم الیاف الیاف طولانی و الیاف حلقی
شرایین حالب فروعی هستند از فروع شریان کلیه و فروع شریان منوی و حرقفی
معوی باطنی و مثانی سفلی و اعصاب او از شبکه ها ساریقا سفلی و منویه و حرقفی

کابسول

کابسول اعلای کلیه

دو عضوی هستند غددی بدون مجری شکل آنها مسطح و لون آنها مایل بزردی و واقع اند
در طرف مقدم اعلای کلیه کلیتین در عقب پریطون و حجم آنها بحسب اشخاص مختلف است
وزن او از یک الی دو درهم است کابسول کلیه ایمن از قدام مجاور طرف سفلای کبد است
و کابسول کلیه ایسر مجاور غده بانقراس و طحال است و از خلف محاذی فقره عاشر ظهریه
و بروی ساقه حجاب حاجز قرار دارد و محاط است به نسج خلوی و پیه زیادی و غشائی
رقیق لیفی با دار احاطه نموده

مثانه

کیسه ایست غشائی عضلانی واقع در قاعده حوض خلف عانه و قدام معاء مستقیم در ذکور
و قدام رحم و مهبل در اناث و کلابی شکل قاعده او در فوق و نقطه او در تحت و مرکب است
از چهار طبقه طبقه صفاقی و مصلی و طبقه عضلانی و طبقه خلوی و طبقه مخاطی اما طبقه مصلی
منتهی ناشی میشود از پریطون ولی احاطه بتمام مثانه ندارد و از مدخل حالبین تا اعلای
مثانه را می پوشاند پس از آن از اعلی و جانبین مثانه منعکس بجدران بطن
و حوض منعکس میگردد اما طبقه عضلانی مرکب است از دو قسم لیف لیف طولانی الیاف
عرضی اما طبقه خلوی که مرتبط میکند طبقه عضلانی را بطبقه مخاطی بطور استحکام
با وی میچسبد اما طبقه مخاطی رقیق و نرم و پر چین و رنگ از سمت اعلی متصل است
بغشاء مخاطی مجاری بول در کلیه و حالبین و از سمت اسفل بمجرای بول و مثانه صاحب
سه سوراخ است دو سوراخ آن از سمت خلف و اسفل که دو سوراخ حالبین است و
یک سوراخ دیگر از قدام که ابتدای مجرای بول است و بجهة توقف او را منقسم میکنند به قطعه
جسم و عنق و طرف جسم او مستدیر است و در بیشتر مثانه از او تشکیل یافته و عنق او
ضیق و واقع است بر روی جزء سفلای معاء مستقیم و محاط است بغده ذدی و از وسط غده
و ذی میگذرد و طرف او در خلف درز عانه متصل میگردد بمجرای بول

مجرای بول

مجرای بول است غشائی واقع در سطح سفلای قضیب و ممتد میشود از طرف مثانه تا نوک حشفه و مرکب است از سه طبقه طبقه انتصابی و طبقه لیفی و طبقه مخاطی و از سمت اسفل مجاور جلد و از سمت اعلی بجسم قضیب و بول و منی از این مجری خارج میگردند

غدهٔ وذی

غده ایست واقع در منتهای مجرای بول از سمت خلف و مرکب است از دانه‌های و جل که نسج خلوی رقیقی آنها را بیکدیگر منضم و متصل نموده و غده ایست پریده رنگ و با قوام محکمی و محیط است بعنق مثانه و طرف مجرای بول و در تجویف حوض وراء درز عانه و قدام مستقیم و اگر انگشت را در مستقیم داخل کنند بطور وضوح حس احساس او می‌نماید و شکل آن مخروطی است قاعده اش در خلف در سمت عنق مثانه و نقطه اش در قدام سمت لفافه غائره جان طرف اسفل او ملاصق است بروده مستقیم و بواسطه نسج خلوی لیفی ضخیمی باو متصل گردد و از سمت اعلی در خلف دهنه درز عانه و وزن او قریب به بیست گرم و مرکب است از دو قطعه و گاهی در سن شیخوخت عظم بهم رساند و خروج بول باین واسطه عسرت یابد و مجرای بول و دو مجرای ناقل منوی از این غده عبور مینمایند و او را سوراخ کرده داخل مجرای بول میگردند از او افراز میشود ماده مخصوص معروف برطوبت مذی شرائین او ناشی میشوند از شریان حیاء و شریان مثانه و شریان باسوری و اورده او از ظفرین و قاعده این غده تشکیل میدهند شبکه را و داخل میشوند در ورید حرقفه باطنی و اعصاب او از شبکه اعصاب حوض است

قضیب

منقسم میشود باصل و فرع و جسم و طرف اما اصل عریض و مرتبط است بدو فرع بزرگ عانه و بواسطه دو زائده لیفی معروف بساق قضیب و از قدام مرتبط است بدرز

عانه

عانه بواسطه رباط لیفی معروف برباط معلق اما طرف معروف بحشفه مخروطی شکل از آن تا اسفل مسطح و در نوک او شکافی است عمودی معروف بصماخ بولی و در قاعده این مخروط بر آمدگیست معروف باکلیل حشفه و در خلف این اکلیل شیار غائری است معروف بعنق حشفه و در اکلیل و عنق غدد شحمی زیادیست که افراز میشود از آنها ماده که بوی مخصوص دارد و در کسانیکه مختون نیستند چرک که در آن جا جمع میشود ترشحات همین غدد چربیست اما جسم قضیب که جزء متوسط میان اصل و طرف است شکل او در وقت سستی اسطوانه و در وقت انتصاب منشوری مثلث و جلدی که او را پوشانیده رقیق تیره رنگ و خالی از ماده دهنیه

قضیب مرکب است از نسج انتصابی و این نسج منقسم است به سه قسم اسطوانه شکل و هر یک از این سه جسم اسطوانه محاط اند بغلاف لیفی دو اسطوانه از آنها واقع اند در جزء اعلای قضیب پهلوی یکدیگر معروف بدو جسم مجوف و سیمی واقع است در سمت اسفل قضیب و محیط است بمجرای بول و معروف بجسم اسفنجی

اما دو جسم اجوف دو اسطوانه هستند لیفی در سمت اعلای قضیب متصل بیکدیگر در ربع خلفی که در آن جا از یکدیگر جدا شده دو ساقه و قیف را بدو فرع عظم عانه متصل میسازند و در سطح اعلای این دو جسم شیاریست از برای عبور ورید ظهری قضیب و در سطح اسفل او نیز شیاریست از برای استقرار جسم اسفنجی و این دو جسم اجوف مرکب اند از غلاف لیفی نرم محکمی و ضخیم که احاطه کرده است بجسم لیفی شبکه انتصابی [illegible] زوائدی از این غلاف داخل شبکه انتصابی میگردد و در آن جا با یکدیگر تقاطع نموده شبکه احداث مینمایند و در خلل‌های این شبکه نسج انتصابی قرار دارد و نسج انتصابی عبارتست از شبکه عروقی

اما جسم اسفنجی مرکب است از غلاف لیفی محکمی که احاطه نموده بمنزلهٔ شبکهٔ که در وصف
در خلل و فرج این شبکه نسج انتصابیات است اما نسج انتصابی مرکب اند از شبکه های
وریدی با ترکیب تشوشی و واقع اند در خلل با شبکه که از تقاطع زوائد لیفیه حاصل شده
بود چنانچه مذکور داشتیم و این اورده زیاد اند و بایکدیگر منضم و منتهی میگردند در ورید ظهر
قضیب و بعضی از انها میروند بامعی قضیب قضیب و وصل میشوند بشبکه وریدی غده
ذی و وریدیه حیا شرائین قضیب از شریان حیائیست و عروق لمفاتیک او منتهی
میشوند در غدد اربیه و عروق لمفاتیک غائر حوض و اعصاب او ناشی میشوند
از عصب حیائی و باطن از شبکه حوضی

خصیتان و لفائف آنها

خصیتان دو عضوی هستند غددی و افراز میشود از ایشان دو غده منی و واقع اند در صفن
و معلق اند بواسطه دو حبل مراف بدو حبل منوی و در جنین در تجویف بطنی ملتصق بطون است
و در ماه هفتم یا هشتم که قریب بولادت است پائین میآید تا مجرای اربیه و پس از آن با حبل
منوی وارد صفن میگردند و در وقت عبور در صفن چند طبقه همراه خود چون غلافی
میاورند و این طبقات ناشی میگردند از بطون و طبقه عضلی و طبقه لیفی جدار
بطن و لفائف خصیتین از ظاهر بباطن که شماره تمام هفت بدین طریق است اول
صفن که مرکب است از جلد و طبقه استری از برای جلد صفن و این طبقه که طبقه
که طبقه رقیق و رخوی است و مایل بحمرة و با خاصیهٔ انقباض و انبساط و چون
استری است از برای جلد صفن و این طبقه که در حقیقه دو طبقه است هر دو بیضه را
احاطه نموده ولی سایر طبقات در هر یک از خصیتین میباشند دویم لفافه
منوی ظاهر سیم لفافه معلقه چهارم لفافه منوی باطن پنجم لفافه غلافی

و اما هر یک از این

و هر یک از این لفافه ها را بیان نمائیم اما صفن کیسه ایست جلدی دو جوف
دارد و منقسم میشود بواسطه خط متوسط و یا قیدی که ممتد میشود از اسفل قضیب
قضیب تا است بدو قسم و در مدت حرارت و در شیوخ و ناقهین و ضعفا
مسترخی و در مدت برودت و جوانان دارای قوی قصیر و مجعد و متصل
بخصیتین و لون صفن اسمر و در غالب اوقات مجعد و در او غده شحمیه زیاد است
که افرازات آن بوی مخصوصی دارد و موهای آن نازک و با جعودت و ریشه آنها را
از زیر جلد صفن میتوان مشاهده کرد اما لفافه منوی ظاهر غشائیست رقیق و ناشی
شده است از دو طرف دو قائمهٔ حلقه بطنی ظاهر و در وقتیکه خصیتین در جنین
وارد صفن میشوند این فاصله ها با انها همراهی کرده بانها احاطه مینمایند
اما لفافهٔ معلقه مرکب است از دسته های عضلانی که در وقت نزول خصیه
در جنین از طرف اسفل عضله منحرفه باطنی ناشی گردیده اما لفافه منوی
باطن طبقه ایست غشائی رقیق و محیط بحبل منوی و او را چون غلاف است
رخو اما لفافه غلافی مخصوص است بخود خصیتین است

خصیتین

دو عضوی هستند غددی و هر یک از آنها مرکب اند از قطعات زیادی بعضی از شراحین
دویست و پنجاه و بعضی دیگر تا چهارصد قطعه مثلث که هم اند و منی از این دو عضو
ترشح مینمایند و بحبل منوی اویخته است و بیضه چپ قدری پائین تر و بزرگتر
از بیضه راست است طول بیضه چهار الی پنج و عرض آن از دو و نیم الی سه و عمق
آن از دو الی سه صدیک متر است بشکل تخم بیضی است و طبقه سفیدی و صلبی
که بمنزله قشر و غلاف اوست بر او احاطه نموده و نسج مخصوص خود آن

شش سفر زرد است دیواسطه زوائد عروقی و لیفی که از این طبقه داخلی نسج مخصوص آن
می‌شوند منقسم شده اند بقطعات مخروطی شکل و قاعده آن در سمت محدب بیضه و راس آن
مواجه کنار فوقانی بیضه و هر یک از این مخروطها مرکب اند از مجاری منویه که چندین مرتبه
بروی هم پیچیده و بعد منتهی میشوند به بیت مجری و بزودی از طبقه بیضه خارج شده داخل بربخ میگردد

امّا بربخ

مرکب است از مجاری منویه و وریده و شریان و شش بند بیضه است و او را به سه قسمت کنیم
راس و جسم و ذنب و مجرای ناقل منی دنباله مجرای بربخ است و مجرای مستقیم و بدون
پیچ پیچ از خلف شرائین و اورده بمجرای اربیه داخل شده از آنجا بحوض و در طرفین تجویف حوض
تقعّر شانه رفته مابین کشانه و مستقیم در سمت انسی مخزن منی بنظیر خود می‌چسبد

امّا مجرای منی

کیسه مستبند غشائی واقع ما بین قاعده مثانه و مستقیم فایده اش این است که منی را
حفظ کنم تا آنکه در موقع خود خارج نماید و علاوه بر این فایده دیگر دارد که از او
رطوبتی ترشح میکند و مخروطی شکل که قاعده اش در خلف و نقطه آن در سمت
غدّه ذدی و در او ثقبه دیده میشود که ثقبه مجرای ناقل منی اند و مرکب است از
سه طبقه ظاهر لیفی و وسط لیفی نرم و باطن مخاطی

عجان

اسم است از برای ساختن بیان شرح وصف و از او تشکیل یافته می‌یابد جدار
حوض و مرکب است از طبقه جلدی که ممتد است از قدام شرج تا انصاف صفن از سمت خلف
و در خط متوسّط از جلد او ارتفاعی است که او را ابتنوع عرب عضط میگویند و طبقه عضلات معروف
بعضله عجانیه و شانه و مخزن منی و غده ذدی و جزء اخیر مجرای بول بروی عجان قرار گرفته

آلات تناسل

الات تناسل اناث

منقسم میشود به اعضاء تناسل ظاهر و اعضاء تناسل باطن اما اعضاء تناسل ظاهر جبل زهره
و دو شفر کبیره و دو شفر صغیره و لعبر و صماخ بولی و سوراخ مهبل و اعضاء باطنه رحم
و دو بیضه و توابع آنها است اما جبل زهره برآمدگی است مستدیر واقع در مقدّم عانه
تشکیل یافته است از اجتماع نسج دهنی زیر جلد و در زمان بلوغ پوشیده میشود از موهائی
بیکان در او زیاد است اما دو شفر کبیره دو چینی هستند از جلد و از جبل زهره ممتد شده است
تا طرف مقدّم عجان محیط اند بشکاف بیضی شکل و مرکب اند از جلد و غشاء مخاط و در میان
این دو طبقه نسج خلوی و دهن زیاد است و این دو شفر در قدام ضخیم تر اند از خلف و در قدام
و خلف بیکدیگر متصل گردیده اند و محل اتصال قدامی معروف بمجمع مقدّم و محل اتصال خلفی
معروف بمجمع خلفی و مسافتی را که واقع است میان مجمع خلفی و الت عجان نامند
و در مجمع خلفی بندی است عریض معروف به فند فرج که غالبا در ولادة اولی این بند
پاره میشود اما دو شفر صغیره دو چینی هستند صغیر از غشاء مخاط و واقع اند در داخل دو شفر
کبیر ممتد اند از بظر بسمت وحشی و اسفل از دو طرف مهبل و در دو طرف مهبل
مهبل پنهان میگردند از سمت وحشی بدو شفر کبیره و از سمت انسی بمهبل اتصال دارند
و بعد از اجتماع آنها در مقدّم هر یک منقسم میشوند بدو چینی که بحشفه بظر احاطه نموده اند
دو چین اعلائی با یکدیگر متحد شده غلاف بظر را تشکیل مینمایند و دو چین پائینی
مرتبط میشوند بحشفه و قید بظر را از آنها تشکیل میابد و مرکب اند از غشاء مخاط
که روی آن را طبقه رقیقی از بشره پوشانده است و از شبکه عروقی و غدد در سومت اما
بظر جسمی است انتصابی مساوی جسم انتصابی قضیب و واقع است در مجمع

مقدم او عضویست مستطیل و بواسطه دو ساق متصل میگردد بعد و فرع عظم
عانه و در کلین جسم او کمی است و بواسطه دو شفر صغیر پوشیده طرف آزاد او شکل حدبه مستدیر
کوچکی است معروف بحشفه بظر و این حشفه مرکبست از نسج اسفنجی انتصابی شبیه بحشفه
و بظر مرکب است از دو جسم اجوف انتصابی و غلاف لیفی با و احاطه نموده و از سمت اعلی بواسطه
پرده حاجزی بیکدیگر متصل میگردند و شبیه قضیب رباطی دارد معروف برباط معلق بظر
و دو عضله کوچکی دارد معروف بدو عضله انتصابی بظر و دو ساق جسم اجوف فرو رفته اند و خلاء
مثلث شکلی میان بظر و مدخل مهبل است معروف بدهلیز و از طرفین بواسطه دو شفر صغیر
محدود میگردد اما صماخ بولی سوراخ مجرای بول است واقع در مؤخر دهلیز اسفل بظر و نزدیک
بطرف مهبل و بر این سکه ظاهر از غشاء مخاطی با و احاطه نموده است و زیر صماخ بولی
ثقبه مهبل است و او شکافی است بیضی شکل که اکثر اوقات بواسطه چینی غشائی
معروف بغشاء بکارت مسدود میباشد و غشاء بکارت چینی است از غشاء
مخاطی رقیق عروقی و هلالی شکل و عرضا ممتد میباشد بر جزء اسفل ثقبه مهبل
و طرف مقعر او بالای بطوق است و گاهی غشاء بکارت تمام ثقبه مهبل را
مسدود مینماید و در این صورت معروف است بغشاء بکارت غیر مثقوب
و گاهی حلقه شکل است و ثقبه در وسط او است و گاهی غربالی شکل صاحب ثقب
کوچک زیادی و گاهی بکلی مفقود میباشد و این غشاء در جماع اول پاره شده
و بجای او بعضی برآمدگیهای کوچک مستدیر و گاهی مستطیل زرد مایل بقرمزی و هر یک بقدر
باقلائی و حب یکمجرای طویلی است که باز میشود بطرف شفر صغیر و سمت وحشی غشاء بکارت

مهبل

مجرائیست غشائی و امتدادی از فرج تا رحم است واقع است در تجویف حوض وراء مثانه
و قدام معاء مستقیم اسطوانه شکل و از قدام بخلف مسطح و در مبدء تنگ و سمت طرف
رحم او وسیع و محیط بعنق رحم و سطح قدام آن مقعر و مجاور قاعده مثانه و مجرای خلفی

و سطح خلفی آن محدب و متصل بجدار مقدم معاء مستقیم مگر ربع اعلای آن که
بواسطه چینی از بریطون از مستقیم جدا گردد و از طرفین در سمت اعلی مرتبط است بدو
رباط عریض و از سمت اسفل مرتبط است بدو عضله رافع است و الفاقه مستقیم شانه
و مرکبست از سه طبقه طبقه ظاهر عضلانی و طبقه متوسط انتصابی و طبقه باطن مخاطی
و در طرف باطن مهبل از قدام تا خلف خطی است طولی معروف بعمود مهبل و از طرفین
این خط ممتد میشود خطوط عریض زیادی بسمت وحشی معروف بچینهای مهبل و شجرة
الحیواة و این چینها بیشتر نزدیک سوراخ مهبل است بخصوص پیشتر از زائیدن
و فائده این چینها آنست که در وقت زائیدن باز شده مهبل ممتد گردد

رحم

رحم عضویست که قبول بیضه را از مبیضتین نماید و جنین را تا مدة نمو نگاه دارد
و در وقت ولادة خارج نماید در غیر مدة حمل کلابی شکل از قدام بخلف مسطح و واقع است
در تجویف حوض میان مثانه و مستقیم و بواسطه دو رباط عریض و یک رباط مستدیر از دو طرف
در مکان خود محکم و ثابت میباشد قاعده او در سمت اعلی و نقطه راسش در سمت اسفل است
طول آن سه قیراط تا [illegible] سطح و عرض آن سی تا [illegible] و قطر آن بلیت دو ثلث تا بلیت
و نیم است و او را بدو قسمت منقسم نموده اند جسم و عنق اما جسم آن بیضی شکل و مستدیر است
تا قسمت عنق آن تنگ میگردد و سه ربع اعلای قدامی آن از بریطون پوشیده است
و از مثانه بواسطه بعضی از شرائینهای دقاق جدا گشته و ربع اسفل او متصل
بمثانه است جزء خلفی [illegible] او محدب و تمام این سطح خلفی او پوشیده است
از بریطون پس بریطون تمام رحم را پوشانده است مگر ربع اسفل قدامی را
که بمثانه متصل گردیده و طرفین او مقعر و مجرای فلاپیا معروف [illegible] فلاپیا و رباط
مستدیر و تخمدان بطرفین جسم رحم متصل گردد اما عنق رحم از طرف اسفل

رحم است و مستدیر است و جزء علوی وی بمحیط او متصل میگردد و دو در طرف
اسفل عنق سوراخ عرضی است معروف بفم رحم و این فم بواسطه دو لب یکی از
قدام و دیگری از خلف محدود میگردد لب قدامی ضخیم و لب خلفی طویل و ضیق

رباطهای رحم

رباطهای رحم شش است دو در مقدم دو در خلف دو در طرفین اما دو رباط مقدم
معروف اند برباط مثانه رحمی که واقع اند میان عنق رحم و خلف مثانه اما دو رباط مؤخر معروف اند
برباط مستقیم رحمی که واقع اند میان طرف خلفی رحم و مستقیم اما دو رباط طرفین رباطهای پهن استند از
طرفین دا از دو طرف ممتد شده اند تا دو جدار جانبی حوض و تمام ارتباطها ناشی از صفاق گرفته اند

تجویف رحم

این تجویف نسبت بحجم رحم بسیار کوچک است و فضائی است مثلث شکل قاعده او در فوق و از
قدام بخلف مسطح بقسمیکه دو جدار رحم در حال طبیعی بیکدیگر متصل و در سمت اعلا در طرفین او
در زاویه این فضاء رالث فیفی شکل معروف بشیپور فلاپ اما تجویف عنق تقریبا
استوانه از قدام بخلف مسطح و وسط او اوسع از طرفین و داخل شده است در وسط چنانچه سابقا
ذکر نمودیم که وی بمحیط است بعنق رحم و در طرفین عنق قبل از ولادة اول شاخه
شده خط طولی منحرف شده شاخهای درخت معروف بشجر رحمی و بعد از ولادة
اول دیگر دیده نمیشود و مفقود میگردد

ترکیب رحم

رحم مرکب است از سه طبقه طبقه ظاهر صفاقی و مصلی و طبقه متوسط عضلانی و طبقه
باطن غشاء مخاطی اما طبقه صفاقی و مصلی ناشی میگردد از بریطون چنانچه سابقا ذکر نمودایم
و هم این طبقه صفاقی چون غلافی است از برای سه ربع اعلا از ان قدامی رحم و تمام سطح
خلفی ان اما طبقه عضلی در غیر حالت حمل سنجابی اللون ضخامت ان شش عشر و فات
الدکر

و در سمت سقف رحم نزدیک مجرای فلاپ رقیق و در حمل مونمو زیاد منبسط در مرتبا الیاف
او به شکل مشبک میشود طبقه ظاهر و متوسط و باطن الیاف طبقه ظاهر عرضی و طبقه متوسط
غیر منضم که بعضی از انها طولی و بعضی عرضی و بعضی منحرف و طبقه باطن حلقه اما
طبقه مخاطی رحم رقیق و املس و شدید الالتصاق بطبقه عضلی و از طرف مشرشره
مجرای فلاپ با بریطون التصاق یافته و از بشره اهداب پوشیده گردیده

ضمائم رحم

دو مجرای فلاپ و تخمدانها و رباطهای تخمدان و دو رباط مستدیر از توابع و ضمائم رحم است
معدود میگردند و تمام این اعضا با عروق و شرائین و اعصاب انها از هر دو طرف در داخل چین
از بریطون معروف برباط عریض میباشند و این چین بریطون بانها احاطه نموده و وضع
انها بدین طریق است دو رباط مستدیر در سمت قدام و دو مجرای فلاپ در دو طرف ازاد
رباط عریض و تخمدانها و رباط انها در خلف و اسفل مجرای فلاپ واقع میباشند

اما دو مجرای فلاپ

دو مجرای هستند که تخم را از تخمدان جذب کرده بتجویف رحم میرسانند و واقع اند در طرف
ازاد رباط عریض و هر یک از این دو مجری از زاویه علیاء رحم ابتدا کرده تا جدار حوض ممتد
میگردند و طول این مجری دوازده تا پانزده سانتیمتر است و تجویف این مجری تا نصف
انسی نازک بعد بهیئة شیپوری در طرف وحشی وسیع شده بتجویف بریطون داخل
میگردد و اطراف طرف وحشی آن احاطه شده اند بزوائد مشرشره معروف بطرف
مشرشر شیپوری و یکی از این زوائد بطرف وحشی تخمدان متصل گردیده و این طرف مشرشر
زمان هیجان جنسی تخمدان را فرا میگیرد و این مجری مرکب است از سه طبقه طبقه صفاقی
و مصلی که از بریطون ناشی گشته و طبقه متوسط عضلانی و طبقه باطن مخاطی که این طبقه
مخاطی از طرفی متصل است بغشاء مخاطی رحم و از طرف دیگر به بریطون و او نیز
مثل غشاء مخاط رحمی از بشره اهداب پوشیده گردیده

تخم دان

تخم دان بمنزله خصیتین است در رجال و از این جهة جالینوس آنها را خصیتین اناث نام
نهاده شکل این بیضی از اعلا تا اسفل سطح و طرف مقدم او متصل است برباط عریض
و از طرف انسی بواسطه رباطی مخصوص معروف برباط تخم دان متصل است برحم و از طرف
وحشی بواسطه یکی از زوائد متصل است بطرف سرشر مجرای فلاپ رنگ تخم دان سفید طول
ان سی و هشت میلیمتر عرض ان هشت سی میلیمتر و عمق پانزده میلیمتر وزن او شش تا
هشت گرم است غلاف ظاهر آن از بریطون و غلاف باطن طبقه الیست محکم و با قوام
که احاطه کرده است بنسج شبکی لیفی رخوی کثیر العروق و در خلالهای این شبکه کیسه های شفافی که از حجم و نمو
مختلف اند قرار دارند معروف بکیسه های گراف که اسم تشریحی است و در میان هر یک
از این کیسه ها یک تخم کوچکی است قرار دارد و عدد این کیسه در زنانیکه حامله نشده اند ده الی بیست عدد است
و قدر و اندازه هر یک از آنها بقدر دانه ارزن تا باقلای تر باشد و این کیسه جداری دارند رقیق و شفاف
و در میان آن جدار مایعی است صاف بی رنگ البومینی و این کیسه ها در تخم دان غائر اند و صغیر الحجم
وقتیکه نمو نمودند و بزرگ شدند نزدیک سطح تخم دان آیند و منفجر گردیده تخمی که در او بود داخل طرف
سرشر مجرای فلاپ شده و از این مجرا داخل تجویف رحمی گردد و نمو و خروج تخم در حیوانات
پستاندار در اوقات معینی است در حیوانات زمان فحل است و در زنان نزدیک بزمان حیض
و از این جهت است که اکثر علوق و وقت اجتماع ذکر با انثی در مدت حیض و نزدیک بآن حیض واقع میگردد

اما تخم

جسمی است صغیر کروی معلق در مائعی که در کیسه گراف است وقتیکه تخم بحد بلوغ نرسیده و از
مرکز کیسه قرار دارد و در وقتیکه بحد نمو و بلوغ رسید بسمت ظاهر کیسه گراف قرار میگیرد
و قطر تخم نهایتکه یک صد یک میلیمتر است و مرکب است از غلافی شفاف معروف بغشاء محی و در داخل
این غشا مح است و داخل مح کیسه جرثومه ایست و داخل کیسه جرثومه خال جرثومه است

وضع تخم دانها در جنین شبیه وضع خصیتین است در جنین و تا هفت و هشت ماه در قطن
نزدیک بکلیتین قرار دارد و در نه ماهگی داخل حوض میگردند در رباط تخم دان رباطی است
مستدیر و از زوائد علیاء رحم ممتد گشته بطرف انسی تخم دان متصل میگردد و رباط
مستدیر رحم ابتدا میشوند از زاویه علیاء رحم و میروند بسمت مقدم و وحشی و از حلقه
باطنی نفوذ نموده و از مجرای اربیه گذشته بدو شفر کبیر متصل شده مفقود میگردد و مرکب است
از نسج خلوی و عروق و اعصاب و دسته لیفی و الیاف عضلانی که از رحم ممتد گشته و جمیع انها
در چینی از بریطون واقع اند که بریطون از برای آنها شبه غلافی گردیده

بریطون

غشائی است مصلی آن قطعه از او که جدار بطن و حوض را از داخل پوشانیده
معروف بجزء جداری و قطعه از او که احشاء را فرا گرفته معروف بجزء احشائی
و مثل سایر اغشیه مصلی کیسه ایست بدون ثقبه مگر در زنان که مجرای فلاپ با آن
راه دارد و غشاء مخاطی مجرای فلاپ با او در موضع شبیه باهم ملاقات نموده اند
و احشاء پوشیده نیز بدون اینکه در جوف آن واقع شوند بریطون کلمه ایست
یونانی بمعنی احاطه بچیزی و وجه اینکه جوف انعکاسات بریطون معلوم شود
هرگاه بطن را شکافته و کبد را بلند نمایند و معده را پائین بکشند طبقه رقیق
غشائی ظاهر میگردد که از فرجه مستعرضه کبد آمده و بطون اعلا معده وصل گردیده
که معروف بثرب صغیر و ثرب معدی کبدی و این ثرب مرکب است از دو طبقه
نازکی یکی مقدم و دیگری خلف و میان این دو طبقه عروق و اعصاب کبدی عبور
نموده اند و لازم است که اول تعاقب نمایم طبقه قدامی را و بعد طبقه خلفی را
اما طبقه قدامی نازل میگردد تا قوس صغیر معده و ظرف مقعر او را تا قوس
کبیر معده میپوشاند پس نازل میشود تا مقدم معاء دقاق و بروی خود منثنی

ومنعطف شده تا قولون مستعرض صعود نموده طبقه ظاهر شرب عظیم را
مشقّق می‌نماید و طرف اسفل قولون مستعرض پوشانیده تا مؤخّر تجویف
بطنی رفته و طبقه اسفل رباط مستعرض قولون را تشکیل میدهد بعد نازل
می‌شود تا قدّام اثنی عشری و اوعیه و اجوف تا شریان ماساریقا
علیا را می‌پوشانند معاء دقاق را از جهت برنماید بسمت ستون فقرات رباط
ماساریقا را مشقّق نماید پس از آن از قدّام ستون فقرات بسمت حوض
نازل میگردد و جزء علوی مستقیم احاطه نموده بواسطه شکنجی مخصوص او را در مکان
خود ثابت میدارد معروف برباط مستقیم بعد از آن او شراده و رزکورد اناث
مختلف می‌شود و رزکورد چینی میان مستقیم و مثانه مشقّق نماید معروف برباط
مستقیم و مثانه و صعود میکند بطرف خلفی مثانه تا قوائد و در اناث
نازل می‌شود بسمت حوض تا مقدّم مستقیم و قدری از جدار خلفی مهبل را پوشانیده
پس منعکس می‌شود برحم و قعر رحم و جسم او را می‌پوشانند و از دو طرف رحم
منعکس شده تا جدار حوض و دو رباط عریض رحم را مشقّق نموده و از سمت قدّام
صعود میکند بطرف خلفی مثانه تا قعر مثانه و او را می‌پوشانند و از اینجا او شراده
و رزکورد اناث مساوی است و بعد جدار بطنی را می‌پوشاند تا طرف اسفل
حجاب حاجز بعد منعکس می‌شود بر کبد و بعضی اربطه کبدی را مشقّق نموده
بعد طرف اعلی و اسفل کبد را می‌پوشانند و در فرجه مستعرضه کبدی تا طبقه مقدّم
شرب صغیر مخلوط میگیرد و این نقطه نقطه الف است که از این نقطه شروع
به تقسیم بریطون نمودیم اما طبقه خلفی شرب صغیر نازل می‌شود بسمت قوس
صغیر معده و طرف خلفی او را تا قوس کبیر می‌پوشانند پس طی میکنند

ساقی

ساقی را قدّام معاء دقاق و منتهی می‌شود و صعود می‌نماید بسمت قولون مستعرض و طبقه باطنی
شرب عظیم را مشقّق می‌نماید و طرف علوی قولون مستعرض را می‌پوشانند بعد بسمت
قدّام بانقراس و دو ساق حجاب حاجز صعود نموده طرف اسفل حجاب را می‌پوشانند
و بعد منعکس میشود از او بطرف خلفی کبد و تشکیل میدهد طبقه سفلی رباط اکلیلی
کبد را و از طرف سفلی کبد میرود تا فرجه مستعرضه و در اینجا مخلوط بطبقه خلفی
شرب صغیر و این جا همان نقطه الف است که شروع بذکر نمودیم احشائیکه تمام
آنها را بریطون احاطه کرده اند کبد و طحال و جزء اول اثنا عشری و صائم و دقاق
و قولون مستعرض و اعوجاج سینی و جزء علوی مستقیم و رحم و دو تخمدان اما
احشائیکه بریطون ببعض آنها احاطه دارد جزء نازل و جزء مستعرض اثنا عشری
و قولون صاعد و نازل و جزء متوسّط مستقیم و جزء علوی مهبل و جدار خلفی مثانه باشد
اما کلیتان و دو کالبول آنها و بانقراس را بریطون نه پوشانیده است ولی مخصوصا
غلافی از برای آنها شده اما جزء اسفل مستقیم و عنق مثانه و قاعده مثانه و طرف
قدّامی مثانه و جزء اسفل مهبل را غشاء بریطون نه پوشانیده است چین های بریطون
که ممتدّ می‌شود میان احشاء زیاد اند بعضی از آن چین ها در مکان خود ثابت
نگاه میدارند و متضمّن اعصاب و عروق قلیله تعلق بآن دارند می‌باشند این قسم
چین معروف اند باربطه احشاء و بعضی از این چین ها ممتدّ می‌شوند از عضوی
بعضو دیگر و این قسم چین ها معروف اند به شرب و شرب سه قسم است شرب صغیر
و شرب کبیر و شرب معدی طحالی اما شرب صغیر معروف به شرب معدی
کبدی چینی است که ممتدّ می‌شود میان فرجه مستعرضه کبد و قوس صغیر معده

و مرکبست از دو طبقه رقیق و در میان آن شریان کبدی و مجرای مشترک صفراء
و ورید باب الکبد و عروق لمفاتیک و شبکه عصبی کبد قرار دارند اما ثرب
کبیر معروف به ثرب معدی قولونی بزرگ ترین چین های بریطون است
و مرکبست از چهار طبقه دو از آنها نازل میشوند بقدام ~~سعاء دقیق تا حوض~~
~~بعد بسمت~~ از معده بکرار قدام و دیگری در خلف و بر دو از طرف اسفل با یکدیگر
متحد شده پس نازل میشوند بقدام سعاء دقیق تا حوض بعد بسمت قولون
مستعرض صعود نموده و از یکدیگر منفصل شده قولون مستعرض را می پوشانند
و این ثرب مذکور رقیق است و غالبا غربالی است و دارای پیه زیادی در مردمان
فربه و کمی در مردمان لاغر و فایده این پیه ها وقایه از برد و تسهیل حرکات
معدی امعاء است
اما ثرب معدی طحالی چینیست از غشاء صفاقی طرف مقعر
طحال را بطرف عریض معده وصل می نماید و از طرف اسفل با ثرب عظیم متصل و مخلوط
میگردد
اما ثرب ماساریقا چینیست از بریطون که متصل است بواسطه اسطوانه معویه
و تلافیف صائم و دقاق را بجدار خلفی بطن متصل و در مکان خود ثابت
نگاه میدارد و عروق دمویه و اعصاب ماساریقائی و عروق و غدد ماساریقا
از میان او عبور می نمایند اما رباطات اعور موخر اعور را بحفره حرقفه
یمنی وصل می نماید و رباط قولونی صاعد موخر قولون صاعد را بجدار بطن وصل
می نماید و رباط قولونی نازل قولون نازل را بجدار خلفی بطن وصل می نماید و رباط مستقیمی
مستقیمی جزء اعلای مستقیم را بعجز وصل می نماید و عروق بانوریه از او عبور می نمایند
سابقا اجمالی از تشریح بطن نوشته شد ولی حال بطور دیگر نیز بیان می نماییم
که بطن اعظم تجاویف تنوره بدن است از سمت اعلی بواسطه حجاب

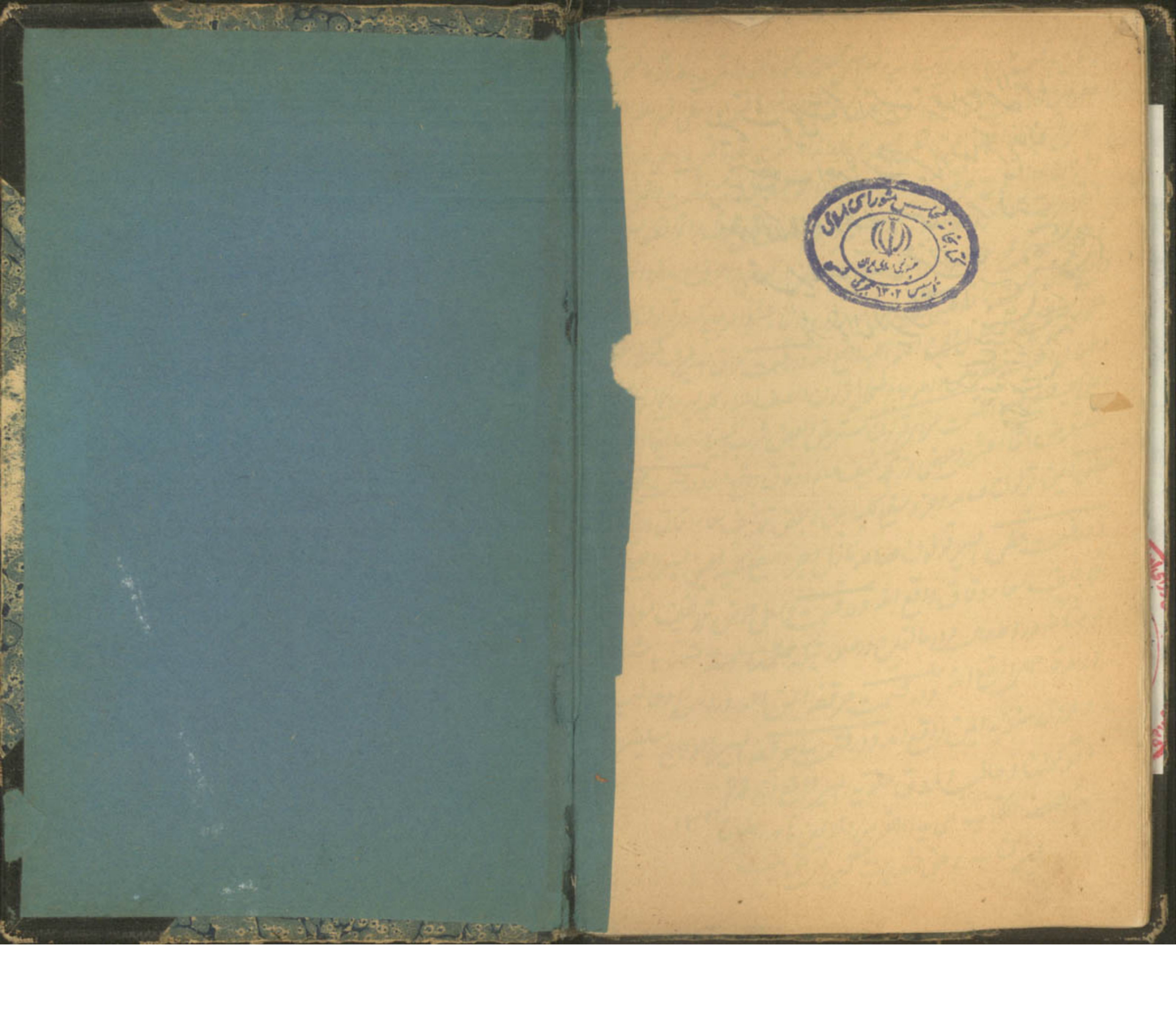
حاجز از سمت اسفل بواسطه لبه حوض محدود میگردد و از قدام و جانبین
اضلاع سفلی و جزء حرقفی عظم حرقفه و عضلات بطن و از خلف ستون
فقرات و دو عضله صلبی و دو عضله مربع قطنی او را محدود می نماید و اعضاء
هضم و بعضی از اعضاء اضافی عمل هضم چون کبد و بانقراس و طحال و دو کلیه
و دو کالبول کلیه در این تجویف واقع اند و از داخل جدار بطن و اکثر اعضائی
که در این تجویف واقع شده اند بواسطه غشاء مصلی معروف به بریطون پوشیده
شده اند و در این تجویف چند سوراخ است اول سوراخ ناف بجهة عبور
عروق دمویه در جنین و سه سوراخ در حجاب حاجز سوراخ اجوف از برای
عبور اجوف سفلی و سوراخ اورطی از برای مرور اورطی و ورید فرد و از الصدر
و دیگر سوراخ مری است از برای عبور مری و دو عصب رئویه معدیه و در سمت اسفل
این جوف از هر طرف دو سوراخ است یکی بجهة مرور عروق دمویه فخذی
و دیگری بجهة عبور حبل منوی در ذکور و رباط مستدیر در اناث

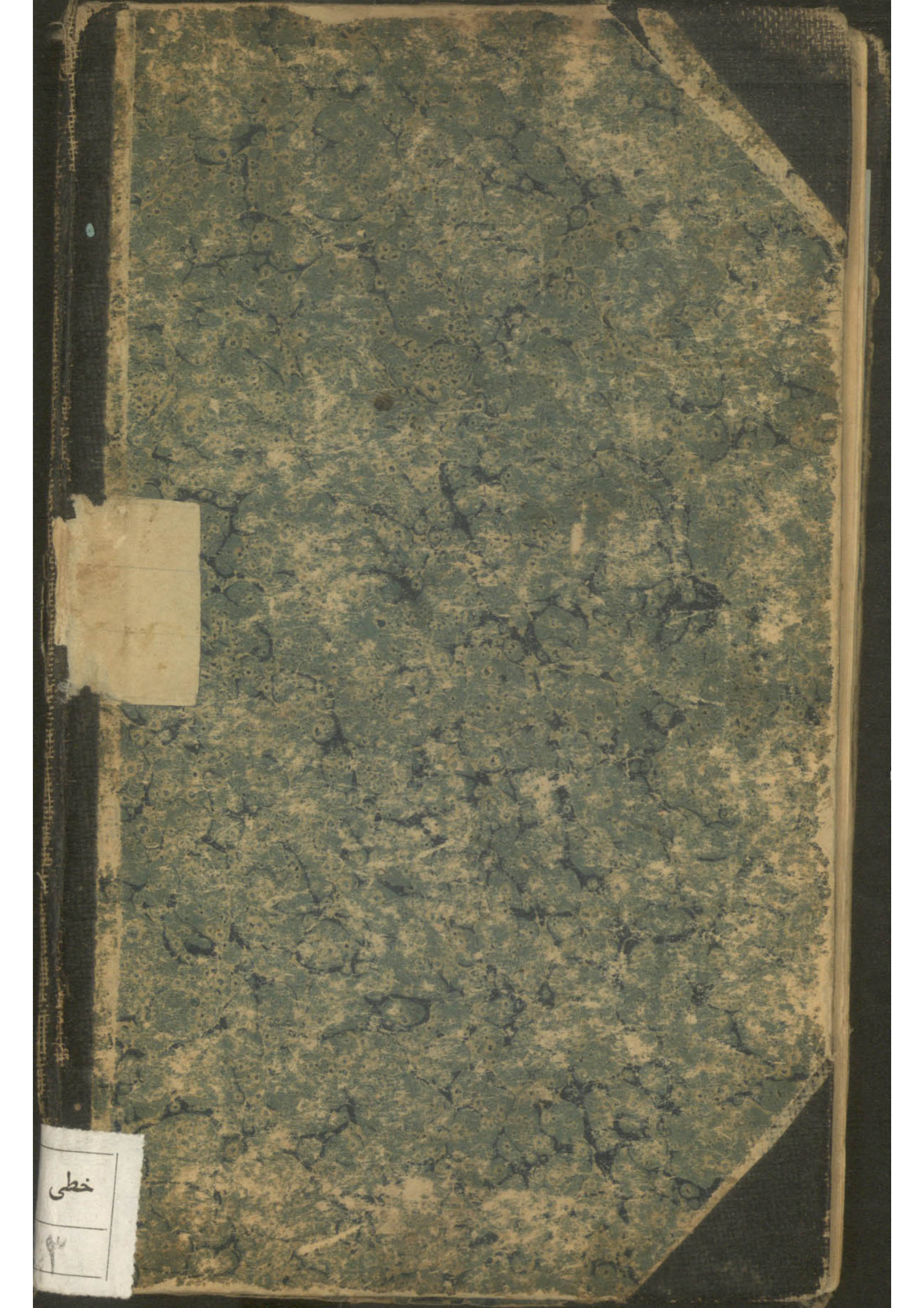
اقسام بطن

مشرحین بجهة سهولت تعیین مکان احشاء بطن را بواسطه دو خط حلقه
عرضی و دو خط طولی به نه قسمت تقسیم نموده اند اما دو خط عرضی دو خط حلقه
الیست که یکی را موازی دو غضروف ضلع نهم و دیگری را موازی اعلای دو حرقفه رسم نموده اند
و بواسطه این دو خط بطن منقسم به سه قسم میگردد اعلی و متوسط و سفلی و
بواسطه دو خط طولی که از موازی ضلع غضروف هشتم از طرفین تا اسفل رسم
کرده اند هر یک از این سه قسمت را نیز به سه قسم منقسم نموده اند یکی قسمت

وسطی و در قسمت جانبی دارد برای هر یک از این نه قسم اسمی مخصوص گذارده‌اند اما قسمت وسط اعلا را قسم ترا السیفی
وطرفین او را قسمت تراق الیمن و قسمت تراق الیسر نام نهاده‌اند اما قسمت وسطی را قسم وسط او را قسم
سروی وطرفین او را قطنی الیمن و قطنی الیسر نام نهاده‌اند اما قسمت سفلی را قسمت وسطی او را حوضی
وطرفین او را قسمت حرقفه یمنی و حرقفه یسری نام نهاده‌اند احشائیکه در این نه قسمت واقع شده‌اند
از قراریست که ذکر خواهد شد در قسمت ترا السیفی منتصف معده وطرف بوابی و قطعه ایسر کبد
و عروق کبدی و مجرا البطنی و عقده هلالی و بانقراس و البعض از اورطی و اجوف و ورید فرد و نهر الصدر
علوی کلیه یمنی و کابسول الیمنی قطعه ایمن کبد و مراره و اثنا عشر و اعوجاج کبدی قولون و جزء
وطحال و طرف بانقراس و اعوجاج طحالی قولون و نصف اعلاء کلیه یسری و کابسول الیسر
وعلی کلیه واقع اند و در قسمت سروی قولون مستعرض و بعض ثرب کبیر و ماساریقا و جزء
مستعرض اثنا عشری و بعضی از تلافیف معاء دقاق واقع اند و در قسمت قطنی الیمن
قطنی ایمن قولون صاعد و جزء سفلی کلیه ایمن و بعض تلافیف معاء دقاق واقع اند
و در قسمت قطنی ایسر قولون صاعد نازل و جزء سفلی کلیه الیسری و بعض
تلافیف معاء دقاق واقع اند و در قسمت وسطی حوضی تلافیف معاء دقاق
و مثانه در اطفال و در بالغین در صورتیکه ممتلی یا ممتد و متمدد باشد و رحم
در زنان حامله واقع اند و در قسمت حرقفه الیمن اعور و زائده او و حالب
و عروق منویه الیمن واقع اند و در قسمت حرقفه الیسر اعوجاج سلینی
قولون و حالب و عروق منویه الیسر واقع اند قد تم
هذا الکتاب علی ید الاحقر میرزا غلامحسین فی شهر رمضان ۱۳۲۲
این کتاب هم حق خود است کسی را حق نیست

این تشریحی است که از فرانسه ترجمه بعربی شده و از عربی
جناب مستطاب اجل آقای میرزا عبدالکریم خان
معتمد الحکما طهرانی ترجمه بفارسی کرده حرره فی ید
اقل میرزا غلامحسین رشتی تونی فی
شهر شوال لوی ئیل ۱۳۲۲


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی


خطی